

سخنی چند در باره

شاهنامه

عبدالحقین نوشین

آکادمی علوم انصار خودی
انستیتوی باورشناسی

سخنی چند در باره
شاهنشاهی

چاپ اول مسکو

چاپ دوم تهران

عبدالحکیم نوشین



وزارت ارشاد و کتابخانه ملی و اسناد ملی

کتابخانه ملی

این دفتر حاصل پژوهشهایی است که نگارنده در جریان تصحیح متن انتقادی شاهنامه (چاپ دانشکده خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی) کرده است و اینک آنرا برای بررسی و انتقاد به پیشگاه اهل دانش عرضه میدارد.

نسخه های خطی شاهنامه که در اساس این کتابچه قرار دارند همانهایی هستند که برای تصحیح متن انتقادی شاهنامه جاب مسکو بکار برده شده اند.

۱ - نسخه خطی موزه بریتانیا شماره 100, 21, 883 (که در ۱۶۷۵ هـ (۱۲۷۶ م) نوشته شده است - نشانه اختصاری در این دفتر و تل = نسخه لندن.

316-317
۲ - نسخه خطی کتابخانه عمومی لنینگراد شماره ۵۷۳۳ - ۱۲۳۲۲ (یعنی ۵۸ سال پس از نسخه لندن) (تل) نشانه ۱

۳ - نسخه خطی متعلق به "دارالکتب" قاهره شماره ۴۰ - ۵۷۹۶ - ۱۳۹۴ (یعنی ۱۲۱ سال پس از تل - نشانه بین

۴ - نسخه خطی دانشکده خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی ، شماره (C 1654) سال ۱۸۴۹ هـ (۱۴۴۵ م) یعنی ۱۷۴ سال پس از تل - نشانه ۲

۵ - نسخه خطی دانشکده خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی ، شماره (C 322) بی تاریخ کتابت ، تقریباً ۱۸۴۰ هـ یعنی تقریباً ۱۷۵ سال پس از تل - نشانه ۳

Подписано к печати 28/8-1970 г.
Зах. 395 Объем 7,73 п.л. Тпр. 930

Printed in the U.S.S.R.

۶- ترجمه شاهنامه بمبئی از پیناری اصفهانی در ۶۱۵-
۶۲۴ هجری، یعنی ۶۰ سال پیش از نسخه لندن.

و گاه بگاہ از نسخه معروف به بایسنجری که در کتابخانه
سلطنتی ایران نگهداری می‌شود استفاده شده است.

۷- از هر بیت عاقد شماره ۱ جلد و مضامین و بیت بنابر شاهنامه
چاپ مسکو قید شده است. برای مثال (۴-۲۷-۱۹) جلد ۴
مضامین ۴۷ بیت ۱۹.

اگر بیتی از این کتابچه با متن شاهنامه چاپ مسکو (بخصوص
دو جلد اول و دوم) اختلاف دارد با نهایت است که بیت را از نسخه
خطی نل و یا نسخه دیگری نقل کرده‌ام نه از متن چاپی.

همچنین شماره‌هایی که در کنار سبها، یا جملده‌هایی که از
دیوانها یا نامه‌های مشهور گزاه آورده شده است، شماره اول شماره
مضامین و دوم شماره بیت است. و اگر در دیوانی شماره بیت قید نشده
است تنها شماره مضامین در کنار بیت قرار دارد.

سرآغاز

هی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران‌های ناید گزند
اگر این کاخ بلند نظم تاکنون نه تنها از باد و باران زمانه
گزندی ندیده بلکه هر زمان استوارتر و برشکوه‌تر گردیده است و اما
با هزاران دروغ و افسوس باید گفت که از گزند نسخه نویسان و فرهنگ-
نویسان و خوانندگان که در متن شاهنامه دست برده اند برکنار نمانده
آسیب فراوان دیده است. بطوریکه دو نسخه کهنه یا شاهنامه‌ها
یافت می‌شود که در آنها دوست بیت هی دمی همان و بی گاستی و
فزونی باشد. از همان بیت که در بالا آورده شد آغاز کنیم:

هی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران‌های ناید گزند

(۵-۲۴۸-۶۵)

بیت بنابر نل (نسخه لندن) که کهنترین نسخه‌های موجود
است و همچنین بنابر ۳ نقل شد. صراع دوم بیت در ۱ و ۲
و نیز در نسخه‌های جدیدتر و چاپی باین شکل است:
"که از باد و باران نهاید گزند"

بمبوسی نمایان است که در وارهاست "که از باد و باران‌های
ناید گزند" شیوه بیان کهنتر است و به اسلوب شاهنامه نزدیکتر.
اما این صراع با این شکل امروزه فراموش شده، دوستان شاهنامه
(از دانشمندان و شاهنامه‌شناسان گرفته تا خواننده ساده) آنرا بی‌فکلی

دم ، که که صرف شکل گفتار فردوسی است ، به یاد دارند و میخوانند
 به موازات تحول زبان و شیوه گفتار در طی قرون ، هر
 نسخه نویسی برای آنکه شاهنامه را به فهم خواننده زمان خود (شاه ،
 امیر یا حاکمی که دستور نوشتن نسخه را داده است) نزدیکتر سازند
 پاره بی از کلمات آنرا تغییر داده ، در بسیار جا شیوه سخن بردازی
 کهن شاهنامه را بر هم زده ، به اسلوب زمان خود در آورده است . هر آنچه
 که صفتش را نمیدانسته انداخته کلمه دیگری بجایش گذاشته است .
 و گاهی مفهوم و فلسفه قطعی از شاهنامه را عوض کرده مطابق عرف و
 رسم زمان خود ساخته است .

برای نمونه : در آغاز داستان رستم و سهراب ، فردوسی
 (چنانکه شیوه اوست) اندرز میدهد و دربارہ زندگی و مرگ
 چنین میسراید :

اگر نغدیادی برآید ز کنج خاک افکند نارسیده ترنج
 ستغاره غوا نیسند ار دادگر هنرمند دانمیش ار بی هنر
 اگر مرگ دادست بعداد چیست ز داد اینهمه ماننگ و فریاد چیست
 ازین راز جان تو آگاه نیست بدین برده اندر ترا راه نیست
 دم مرگ چون آنسر هولناک ندارد ز برنا و فرتوت پاک
 جوانی و پیری بنزدیک مرگ یکی دان جو اندر بدن نیست بی مرگ

بگویی در آن گوش چون بگویی سرانجام نیکی بر خود ببری

دو بیت آخر را چنانکه در نل ضبط است نقل کرده ام . این دو
 بیت در دیگر نسخه ها با این شکل در آمده است :
 جوانی و پیری بنزد اجل یکی دان چو در دین نخواستی (نداری) علیل

بگویی در آن (ز گویی بر آن) گوش چون بگویی
سرانجام اسلام با خود ببری

با این تغییر و تحریف گفتار اصیل و فلسفه اندرز فردوسی
 از بیخ و بن دگرگون شده است .

(بعضی این دو بیت را - به شکل تغییر یافته - ان - گواه
 مسلمانان فردوسی میاورند و در اینباره مقالاتی نوشته اند . (۱)
 موضوع مذ هب فردوسی بکنار ، نکته آنجاست که این دو بیت - به شکل
 دم آن - اصیل نیست و تحریف گفتار فردوسی است .)

دو سه نمونه دربارہ تغییر کلمات :

گرامان بعد سوی اب روان چنانترین عده باز باید روان
 (۲ - ۲۴۵ - ۲۴۴)

این بیت چنانکه در نل ضبط است آورده شد . صراع دم بیت را در
 برخی نسخه ها چنین : " چو جان رفته کو باز باید روان " و در بعضی چنین
 " چو مرده که او باز باید روان " تغییر داده اند . معلوم است که نسخه -
 نویسان معنی " عده " را میدانسته اند ولی آنرا برای خواننده زمان
 خود نامأنوس و نامفهوم تغییر داده ، چیز دیگری بجایش گذارده ،
 مایکی و روانی و ویژگی سخن فردوسی را از بین برده اند .

(۱) برای نمونه : ننگ فردوسی نامه - صبر " عقیده " دبستی

فردوسی " بقلم ایای محیط طباطبایی ص ۲۴۵

و پا واوه "دوشمنی" (بکسر نون) در بیت زهر :
این بیت از داستان خسرو و شیرین است . خسرو پرویز
میخواهد شیرین را بزنی بگیرد . موبدان و وزیرگان از ناخوسندی چند
دقذو نزد خسرو میروند . دقذو خسرو آنها را میخواهد و دست خون
پیشان میگذارد :

از آن تخت هرکس بجهت روی همه انیمن گنت پرگفت و گوی
همگرد هرکس بخسرو نگاه همه انمن خیره از بیم شاه

سپس خسرو میبرد : در این دست چیست ؟

بدو گفتم موبد که خون بلبدم گزود دشمنی گفتم هرکس بدید

(۶ - یادشاهی خسرو پرویز ۴۲۵۷)

پس خسرو دستور میدهد که دست را بشویند و در آن صو
گلاب بریزند و بموبدان میگوید که شیرین پی در این مانند آن تخت
خون بود و

کتون تخت می شد بشکوی ما برینگونه بیرونه از بوی ما

دشمنی مرکب است از دیر = دژ (اوستا دوش و دوش)

dus و دوز و دوزل (dus) بمعنی بد (که بر سر چند واژه :

مرکب فارسی : دشمن ، دشمنوار = دشوار ، دشنام هنوز باقی مانده است)

دشمن (از صدرا و ستایی من گزود) = اندامیدن)

دشمن ، پسوند اسم مصدر . دشمنی بجز معنی اندهمه بمعنی طبع نهیز

هست و دشمنی در این بیت بمعنی بد طبع ، پا بهتر ، چوکین طبع ،

دلجوکین بکار رفته است .

دشمنی تنها در نل آمده ، در نوق "دوشمنی" و در دیگر

نسخه ها و شاهنامه های چاپی " بدمنی "

واژه " مرکب دشمنی در فرهنگ ولف هم نیامده است و این
دلیل بر آنست که در نسخه های خطی مورد استفاده . مول و ماکان هم
که فرهنگ ولف بر اساس آنان تدوین شده است وجود ندارد . سنه -
بر این باز يك واژه اصل شاهنامه بدست نسخه نویسا تحریر شده است .
از این دستبرد های خود سرانه در نسخه ماسنفری زیاد
است :

جهان از بدی ویژه او داعشی بیمن اندرون نیزه او داععی

(۷۸ - ۷۸ - ۱۹۵)

این بیت از هزار بیت دلیلی در شاهنامه است . در هر پنج
نسخه قدیمی نل ، نق ، ن۱ ، ن۲ ، ن۳ بیت بهیمن شکل ضبط است .
تنها در ن۳ در صراع اول بجای " بدی " ، " بدان " نوشته شده است .
توضیح د هندگان متن شاهنامه ماسنفری از صراع دهم بیت خوششان
نیامده ، آنرا با مشکل در آورده اند :

" بیمن اندرون نیزه او کاغعی " (کاغعی)

غافل از آنکه این هزار بیت که فردوسی در شاهنامه خود جای داده -

است ، از آنجا که دلیلی در سرودن شاهنامه بخسرو و راهنمای فردوسی

است ، مدوک بسیار مهمی در ادبیات فارسی بشمار میروند و یک نسخه

آنرا هم نمیتوان پس و پیش کرد . خود فردوسی ، بی دستبرد در

آن ، آنرا مانند سندی نقل کرده و اگر از پاریسی بیت های آن

خوشتر نیامده است ، فقط در پلان آن میگوید :

نگ کردم این نظم ست آدمی بسی بیت نافتنر ست آدمی

دستبرده هایی که نسخه نویسی در شاهنامه کرده اند و در
 بسیار جا فهم و صحیح متن را دعوار و گاهی ناممکن میسازد فراوان
 است - برای مثال: در يك نسخه رفتن رسم از زابلستان به ابرانشهر
 درسی روز انجام شده ، در نسخه دیگر درسه روز ، غاید رقم (سی)
 درست است و نسخه نویسی دیگر آنرا (سه) خوانده است ، و با برعکس
 که میدانند؟ چگونه میتوان باقیات رساند؟ البته میتوان دوری راه
 را در نظر گرفت و واریات (سی) را پذیرفت . اما از سوی دیگر
 در نظر گرفتن رقابسم مطلق در داستانهای مینولوژیک خارج المادگی
 و غیره حتی افسانه را از بین میبرد .



از نسخه های خطی گذشته ، در فرهنگهای عمومی که گواهیایی
 نیز از شاهنامه آورده اند : و بخصوص در فرهنگهای ویژه شاهنامه
 نادرستیهای بسیاری هست که دشواریهای دیگری در راه تصحیح متن
 شاهنامه ایجاد مینمایند .

در بحثهای آینده باین ترتیب دربارہ آنها گفت و گو خواهیم
 کرد:
 بخش اول - نمونه هایی از نادرستی های نسخهای شاهنامه
 و تصحیح آنها - ص ۱۰

بخش دوم - نمونه هایی از نادرستیهای مربوط به شاهنامه در
 فرهنگهای عمومی و تصحیح آنها - ص ۲۱

بخش سوم - گزارش نادرستیهای در فرهنگهای ویژه شاهنامه
 ص ۶۶

نتیجه گیری ص ۸۸

کم و کاستی فرهنگ ولف ص ۹۱

در همه آنها نام این چهار گروه را به همین شکلها نوشته اند .

د هها سال است که دانشمندان میگویند که این نامها (بخصوص نام سه گروه اول) نادرست و بهیچانت است و برای شکل درست آنها فرضها و گمانها ایراد میکنند . اما هیچیک از آن گمانها تاکنون مسئله را به حل قطعی نزدیک نناخته است .

اینکه ببینیم این نامها در اوستا و بزبان پهلوی بچه شکلند؟
ابتدا در گاتها (که کهنترین بعضی اوستا است) از سه پیهه یا رسنه نام برده شده است :

- ۱ - ۳ و ۳ و ۳ Xvaetu سهایی
- ۲ - ۳ و ۳ و ۳ Verezena برزنگر
- ۳ - ۳ و ۳ و ۳ Airyaman سهوای دین

سهس در بخشهای دیگر اوستا که از گاتها تازه ترند نامهای این سه گروه با این شکل است:

- ۱ - ۳ و ۳ و ۳ Ithrauan آذریان
- ۲ - ۳ و ۳ و ۳ Bathaeātar سهایی
- ۳ - ۳ و ۳ و ۳ Vāstrya برزنگر

این سه نام در زند (تفسیر پهلوی اوستا) با این شکلند :

- ۱ - آذریان (آسریان) Iarevan آذریان
- ۲ - آریستار (آریستار) Artaētar آریستار
- ۳ - آریستریوس (آریستریوس) Vāstryōs برزنگر

سهس گروه دیگری بنام هویسی تیسریوس در زند

Huiti از رسنه هویسی تیسریوس در زند Huiti

بخش ششم

نموده پای ار نادرستیهای نسخه های شاهنامه و تصحیح آنها

۱) کاتوزیان
ر ر ر ر ر ر ر ر ر

در شاهنامه آمده است که جمعی مردم را بنا بر کار و پیشه آنها به چهار گروه بخش کرد :

- ۱) گروه میکه - کاتوزیان = خواننوس برسم پرستندگان داننوس
- ۲) صفی بر دگر دست نشانند همی نام " نیساریان " خوانندند کما شهرسرفان جنگاوند
- ۳) " بسودی " سدهگر کرده را شناس کمانیت برکس ازینسان سپاس بگاردند و دزدند و خود بدروند بگاه خودی سرزنش نشنوند
- ۴) چهارم که خوانند = اهتو (اهتو) هوشی

همان دستوزان ایا سرکشس

نام این چهار گروه در نسخه های خطی و چاپی شاهنامه (بجز نوسه استغنا) کاتوزیان ، نیساریان ، بسودی (نسودی) ، اهتو هوشی (اهتو هوشی) ضبط است . این نامها به فرهنگها نیز راه یافته

از مصدر هوسج د لښه: بضمی آماده ساعتی به گروهی که گانه
 افزوده شده که در تفسیر پهلوی اوستا به "هوتوخس" ترجمه شده است.
 پس نام گروهی چهارگانه بزبان پهلوی چنین است:

آتوربان - اورتتار - واستریوش - هوتوخس.
 پور داود درباره شکل این نامها در شاهنامه چنین مینویسد:
 " فردوسی در شاهنامه از برای طبقات چهارگانه لغات دیگری استعمال
 کرده است ... ازینقرار: کاتوزیان، نساویان، نسودی، اهنوخوشی.
 لغات شاهنامه طوری خراب شده و از شکل و ترکیب اصلی خود بیرون
 رفته که بهیچوجه نمیتوان اساس و بنیانی برای آنها پیدا کرد. نه
 شبه لغات گاهت و نه نزدیک به لغات اوستا. فقط اسم طبقه
 چهارم که اهنوخوشی باشد نزدیک است به اسم طبقه چهارم اوستا:
 هویوشی (هوشس) = (نک. گاهتا ۸۸ و سینا ۱-۲۱۱)"

دکترم. مبین درباره نام گروه اول چنین مینویسد:
 " کاتوزیان که جمع (کاتوزی) است و کاتوز یا کاتوزی بهیچوجه در
 ریشه های زبانهای ایرانی نیست و لطفا در اصل واژه دیگری بوده -
 است که کتاب ما این صورت در آورده اند. آقای پور داود در نسخه
 خطی شاهنامه مورخ سال ۸۸۵ هجری که متعلق به کتابخانه شخصی
 چتر بنی ثروتمند انگلیسی است، حراج فردوسی را چنین دیده اند:
 " گروهی که آموزیان خوانند و بنا بر این آموزیان " بجای
 کاتوزیان نگار رفته و اگر آن اصطلاح خود فردوسی باشد لفظ درست
 سبای (آتوربان) و آذریان نمی نشینند بلکه مترادف هم میدان است
 که بعدها به موبدان نیز الحاق شده. و همین حراج در نسخه خطی
 شاهنامه متعلق به کتابخانه آقای دهخدا که در قرن نهم تحریر شده

" گروهی که موبدان خوانند " ثبت کرده اند = (مزدیسنا و نامبر آن در
 ادبیات پارسی ص ۴۰۶)

گذشته از نسخه خطی کتابخانه چتر بنی که در آن بجای
 کاتوزیان " آموزیان " ثبت است، فریغز ولف هم در فرهنگ مسود
 در کنار نام " کاتوزی " آموزیان را بنا بر شاهنامه چاپ دول معلول
 میافزاید.

همچنین سعید نفیسی واریانت " آموزیان " را نظر گرفته
 گمان میبرد که " گویا کاتوزیان در اصل " آموزیان " بوده است از
 فعل آموختن و آموزاندن بضمی آموزگار ... " (تاریخ اجسامی
 ایران ص ۴۲)

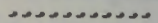
چنانکه گفته شد برخی چنین پیشنهاد کرده اند که گویا فردوسی
 نام گروه اول را " آموزیان " نوشته، بعد نسخه نویسها آنرا کاتوزیان
 کرده اند.

ولی این گمانها و پندارها هیچ درست نیست. بنظر نگار
 واریانت تا درست یا کلمه تعریف شده نسخه لندن کلید مشکل گذار
 بدست میدهد (و تعجب آور است که با آنکه بسیاری این نسخه را
 دیده اند متوجه این نگار نشده اند) در نسخه لندن (که دوست و
 د هسبال پیر از نسخه چتر بنی نوشته شده است) بجای کاتوزیان
 " نورا تیان " (با لید کامل نقطه های همه حروف) ثبت است و این
 برای حل قطعی این مسئله بسیار مهم است. چون با یس و یس
 کردن حروف، یعنی آوردن الف بر سر کلمه، این کلمه با مشکل درمیآید
 " انور تیان و با انداختن حرف نون و تبدیل ی به (ی) " آموزیان"
 خواننده میفهمد و بیت فردوسی با مشکل در میآید:

" گروهی که آتوریان خوانند بر بوسم پرستندگان دانند " اینک میخوان گفت که بیگمان فردوسی در این بیت واژه آتوریان را بکار برده است و نسخه نویسی چندان معنی آنرا نمی دانسته آنرا به تورانیان برگردانده است. (نک. عکس شماره ۱ در پایان کتاب. همچنین به نظر نگارنده ، خود کلمه (کاتوریان) هم تحریف (که آتوریان) است . با اینصورتی که ممکن است در نسخه های قدیمی تر ، که نسخه های موجود رونوشت آنهاست ، دو کلمه : (که آتور بان) یکجا و سر هم نوشته بوده است ، با این شکل :

گروهی کاتوریان خوانند بر

سهی رفته رفته نسخه نویسی (کاتوریان) را به (کاتوریان) بدل کرده (که) دیگری به صراع افزوده اند تا وزن درست باشد . واریات " آتوریان " هم که در نسخه خطی چتر بتی و در شاهنامه چاپ مول است همانا تحریف آتوریان میباشد .



(۲) درباره دو نام در شاهنامه
 =====

در داستان ضحاک چنین آمده است که برای اراضی مارهایی که ضحاک بر دوش داشت هر روز دو جوانرا میکشیدند و از منز سرشان

برای مارها خوردن میخواستند . اما :

دو پاکیزه از گوهر پادها دو مرد گرانمایه و پارسا

که از این بهدادگری عظیمگین و رنجور بودند بعنوان آهیز نزد ضحاک رفتند و بجای کشتن دو جوان یکی را میکشیدند و منز گوشه پرا بسا منز آنجوان آمیخته بخورد مارها میدادند و جوان دیگر را آزاد میکردند نام آن " دو پاکیزه از گوهر پادها " در همه نسخه های معروف شاهنامه و معنای چاهی " ارمایل و کرماهل " است و در فرهنگها " ارمایل ، ارماهل ، ارماهل ، کرماهل ، کرماهل و کرماهل " نوشته اند . مثالش ، آندورا " ارماهل و کرماهل " نام میبرد .

نهمین بار در نل به ناسهای درست آندو برمیخورم . این دو نام در آن نسخه " ارمانک و کرمانک " (کرمانک است) نک . عکس شماره ۲)

یکی نام ارمانک پاکیزین دگر نام کرمانک (کرمانک) همچنین

میخوان از دو گمان یکوا پذیرفت :

اول آنکه در نسخه ایکه لندن رونویسی آست نیز این دو نام بشکل ارماهل و کرماهل بوده و رونویسی کننده آنها را بشکل پهلوی برگردانده است ، و این بسیار بعید بنظر میرسد .

دیگر آنکه خود فردوسی این دو نام را بشکل ارمانک و کرمانک بصورت آورده است و نسخه نویسی این دو نام را از شکل اصلی برگردانده و این گمان البته منطقی است .

بسیار قابل تأسف است که محققین معنی انتقادی شاهنامه چاپ مسکو شکل پهلوی و درست این دو نام را در حاشیه گذاشته ، شکل

صیغہٴ یا صریح آن (مانند جبرائیل و عزرائیل) را در متن جای
داده اند . (ج ۱ ص ۵۲)

.....

(۲) "مفونام" - بسونام
.....

"سوتام - اندک بود بتازی قلیل گویند ، فرعی گوید :
انچه کردت و آنچه خواهد کردت سخن اندک نمایدو سوتام" (لغت فرس)
"بزبان طوسی اندک و کوچک" (صاح و جہا تکمیری ، رعیدی)

از ناصر خسرو (دیوان ۲۶۵-۲)

بسی بی خطرو غوار گام مایی زین جای بی انجام (عجهان) و عمر سوتام

در شاهنامه و یاد غامی خسرو پرویز ، پرسیش و پاسخ خسرو
فرستادگان خسرو ، در نسخه لندن بیتی با این شکل آمده است :

"مفونام را بس کن از خوردنی جوار نیبافتن گسردنی

(۹ خسرو پرویز ۱۴۵۸)

و این بیت در دیگر نسخه ها ، از نسخه قاهره گرفته تا نسخه بایسنجری
و نسخه های جدیدتر و شاهنامه های چاپی با این شکل است :

"گسرد خوردش ، باندک خوردش ، بس کن از خوردنی

جوار نیبافتن (ت گسردنی) ز گسردنی "

هنگام تصحیح این بخش شاهنامه مدتها در این فکر بسوم که
از طرفی تکرار "خوردش" و "خوردنی" صراخ اول بیت را حساب
کرده است . از طرف دیگر "مفونام" در نسخه قدیمی و معتبر لندن
اگر چه بهممنی است شاید بیبوده نباشد ، منتہی باید ہی برد که اصل
آن چه بوده است . اما بس از جبت و جوی زیاد درمانده و مایوس
شدم . تا آنکه بمشطور دیگری به ترجمه عربی شاهنامه رجوع کردم و به
ترجمه این بیت برخوردم . بنداری امفاننی این بیت را چنین
ترجمه کرده است : "اجنز " بسونام " من الماکول ولا تکلف
فی الملبوس و المفروش" (س ۲۱۱ ص ۱۵ و ۱۶ چاپ مصر) و
خوشبختانه خود کلمه شاهنامه را در ترجمه خود جای داده و آنرا برسی
(قلیل) ترجمه نکرده است . (تک- عکس شماره ۲)

از اینجا دوسه نکتہ آشکار میگردد :

۱- ترجمه بنداری که نزدیک شصت سال پیش از نوعین
نسخه لندن انجام شده از روی نسخه ہی بوده است که در آن بیت مورد
بحث بصورت اصلی ، یعنی " بسونام را بس کن از خوردنی ... "
ضبط بوده . بنداری این کلمه را از پیش خود در ترجمه نگنجانده است .
وجود " بسونام " در ترجمه عربی و شبیه بان " سونام " در نل این
نکتہ را ثابت میکند .

۲- نسخه برداری ، از آنجا که واژه سوتام را نامانوس
تصحیح داده آنرا ، دانسته و بعمد ، به " بکسرد خوردش " و نسخه بردار
دیگری به " باندک خوردش " معنی کرده برگردانده اند و نسخه های
اصلاحان از بین رفته است .

۳- نویسنده نل معنی سوتام را نمیدانسته ، چون اگر صحاف

آترا درست مینوشت ، و خوبخانه نخواست با نتواننده است چیز دیگری بجای آن نگذارد و چیزی عیب آن نوشته است .

نتیجه آنکه : بیگمان فردوسی واژه " سوغام را در این بیت بکار برده است و در نتیجه دستبرد نهد نویسا يك كلمه اصیل ، که بنا بر نسخه های موجود تنها بکار در شاهنامه بکار رفته نابوده است .
واژه " سوغام در فهرست ولف نهانده ، این همانا نتیجه آنست که در منابع مورد استفاده او وجود ندارد .

۱) گفت - گت

گت (بر وزن گت) بمعنی ناپسند ، زشت ، بد ، ناخاست .
کنون بندهی ناسزاوار و گت بیامد بعثت کبان برنفت
(۹ خسرو پرویز ۱۱۸۱)

حراج اول این بیت در نسخه های تل ، نق ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ و باستانی مابین شکل است : " کنون بنده ناسزاوار گت " (باشین)
و در ۲ باینفکل : " کنون بنده بهیبر گت و ست " .

در شاهنامه چاپ بروجم هم حراج اول بیت چنینست :
" کنون بندهای ناسزاوار بت "

بعربی نمایان است که " گت " در نسخه های قدیمی تصحیف (گت) است ، و کزنه از طرفی قافیه وجود ندارد و از طرف دیگر بیت از معنا افتاده است . در نسخه های قدیمی شکل اصلی کلمه تنهیر نهافه و لوی در ن ۳ که جدیدتر است ، برای درست کردن قافیه ، دو کلمه " ناسزاوار گت " به " گت و ست " مبدل شد و در نسخه های باز هم جدیدتر و چاهی " گت " به " بت " و در نتیجه باز يك واژه ، اصیل شاهنامه نابوده شده است .

واژه " گت در فرهنگ ولف نهانده است و این خود نشانده آنست که در منابع مورد استفاده او کلمه دیگری مانند ست با بت نوشته شده است .

در شاهنامه چاپ مسکو نگارنده دو کلمه " ناسزاوار گت " را به (ناسزاوار و گت) برگردانده در متن گذارده ام .

گواه از ناصر خسرو برای واژه " گت (دیوان ۲۷۳ - ۲۰)

تراجا بیست بس عالی و خوانی جو بهرون رفتی از جای بدین گسی
(در متن دیوان بجای جا بیست " جانیت " چاپ شده ولی در " حواشی و ملاحظات " آخر دیوان ص ۲۸۶ تصحیف شده است)
از فخر گرگانی (ویس و رامین ۱۱۱ - ۲۰)

دگر باره جوابش داد رامین که چون عاشق نباعد هیچ مسکین
بلای عشق را بر تن گمارد پس آنکه درد را عادی شمارد
چه عاشق باشد اندر عشق چه ست کیا بر چشم او نیکو بود گت
خرد باشد که زعت از خوب داند جو مهر آید خرد در دل نماند

از محمود سعد (دهوان ۱۶۸۱)

عشق تو بلند و صبر من پست چرا؟
دلی تو نکو و عوی تو گت چرا؟

.....

(۵) رخس - دخی

.....

دخی (با زیر اول) - تیره و تاریک (جها نگیری، رشیدی ^{برهان})

اسفندبار بفرمان گفتاسب به سپستان آمده است تا رستم را
دست بسته نزد گفتاسب ببرد. رستم چون آگاه میشود با اسفندبار بهام
میرسد که از این اندیشه تاروا دست بردار و بپا نه من بیا تا
بخوشی چندی با هم باشیم و سپس در گنجبای کهن را باز میکنم و از ^{سده}خوا
بخواه آنچه خواهی و دیگر ببهر مکن بر دل ما چنین روز دخی

(۶- ۲۴۲- ۴۱۹)

ایا آنک زو کینه داری بدل بمرده زدل کینیا بر گزل
گناهی بهزبان دارنده بخی مکن روزه بردن و دوست دخی

(۹ خسرو بهروز ۱۳۲۷)

این واژه بمعنی تیره و تار و چند بار و همه جا با عبارت
نظیر روزه را بر ما دخی مکن (امروز میگویم: رهنم را سپاه نکن) در

شاهنامه بکار رفته است و همه جا هم در نسخه های بجای (دخی) رخس
نوشته اند و این نادرست است.

نگارنده هم در یکجا، در جلد سوم شاهنامه چاپ مسکوی ۲۴۹
بیت ۳۲۷۲ - پیروی از همه نسخه ها شکل نادرست (رخس) را
در متن نگه داشته، بعد متوجه شدم که اشتباه است و در اینجا باید آنرا
درست کرد. آن بیت اینست:

اگر دل توان داشتن شاهمان بیادای چرا ننگد رانی زمان
بخوشی بنواز و بخوشی ببخش مکن روز را بردن خویش دخی
واژه دخی بمعنی تیره و تار در فهرست ولف نیامده است
معلوم میشود که در منابع مورد استفاده او هم بجای دخی، رخس است

.....

(۶) دیر - وین

.....

فردوسی در آغاز داستان سیاوش درباره سرودن شاهنامه
چنین گوید:

ز گفتار دهقان کنون داستان تو برهوان و برگوی با استان
کهن گفته این داستانها ز من همی نوشود بر سرانجمن
اگر زندگانی بود دیر باز برین وین هم سانس دراز

یکی میوه داری بماند ز من که نازد همی بار او بر چین
(۴-۶-۱۰)

"وین" در نل آمده است و نق هم آنرا نایب میکند ولی
در نق "دین" (بادال) نوشته شده که بیگنان تعریف "وین" است.
(نک. عکس شماره ۴) در نسخه های دیگر و عاقتنامه های چاپی صراع
دم بیت خاهد چنین است: "بدین دهر هم بمانم دراز"
از آنجا که (دهر) کنایه از دنیا در عاقتنامه بکار نرفته است
در عاقتنامه چاپ سکونگارنده "وین" را در متن قرار دادم.

فردوسی این واژه ها و ترکیبها را بمعنی و کنایه از دنیا
بکار برده است: جهان، گیتی، خاک خونخوار، مرکز ماه و پرگار
تنگ (همی نام کوشم که ماند نه تنگ - بدین مرکز ماه و پرگار تنگ.
سرافاز یادشاهی اسکندر)، زمانه، سرای، سرای سنج، سرای
گزنده، سرای فریب، سرای درخت، سرای موس، سرای کهن،
این جریخ پیر، این پر فریب، این گوی پشت، گردنده دهر،
کجهان ناپایدار، جویخ روان، دور زمان، تیره خاک، خاک نزنند،
رهگذر، ایدر (جودانی که ایدر نمائی دراز)، زمین.

فردوسی در آغاز با میانه و با پایان برخی از داستانها
مفهوم بیتهای مالا نوده را تکرار میکند و در هیچیک از آنها واژه
دهر بکار نرفته است.

مصنوعین در آنجه که از سروده های رودکی باز مانده دهر
کنایه از دنیا بکار نرفته است. رودکی این کلمات را بکار میبرد:
جهان، گیتی، سرای سنج، خاکدان، عالم، دنیا، دهرند.
دهر از کلمات است که عرفا بکار برده اند. در عاقتنامه دهر

بمعنی بر سقفگاه راهب چند بار آمده است و مانند این بیت:
به بپراه پیدای یکی دهر بود جهانجوی آواز راهب عنود
(۹ خسرو پرویز ۱۰۶۹)

وین را میتوان بطو معنی گرفت: اول و بیعتر بمعنی
بیجه و جنگل، دیگر بمعنی دز (وین - انگور سماه - برهان)، ولی
دز در سروده های سخنوران بمعنی انگور، فاك و فاكفان و سلاخی باخ
بکار رفته است. پس بگمان نگارنده معنی صراع دم بیت خاهد چنین
است که اگر در این بیجه هم با باخ هم زمانی دراز بمانم = یکی
میوه داری بماند ز من - که نازد همی بار او بر چین = میوه دار در
این بیت با بیجه یا باخ در بیت همی قرینه است.

اما چگونه است که وین به دهر بدل شده است؟ گمان میبرد
که ابتدا نسخه نویسی دانسته یا ندانسته (واو) را به (فال) بدل
کرده است، مانند نسخه فاهره و بعد شاید در برخی نسخه ها دین یا
نون کشیده (دین). بوده است و آنرا دهر خوانده اند: و با آنکه
خود وین با نون کشیده بوده است و آنرا دهر خوانده اند.
وین در فرهنگ ولف نهاده است.

آقای حبیب یضافی در مجله "یضا دربار" این کلمه و این
بیت، چنانکه در جدول سوم عاقتنامه چاپ سکونگارنده است، چنین توجیه اند
"... به طن فریب بیدین و شاید بطور حتم بطن گفت که صورت
حسرهسان است که در نسخه های معتبر ضبط شده:

اگر زندگانی بود دهر باز (۱) در این دهر هم بمانم دراز
و میدانم که دهر (بفتح اول) به معنی صومعه و کلیسا و کتابه از

و البته بیت با همفکلی که در تل نوشته شده و ن ۳ هم آنرا
 ناپید میکند درست است . چون ، بنا بر آنچه که در داستان سیاوش
 و سودابه آمده است ، بار اول که سیاوش به شهبان نزد سودابه
 میرود . سودابه او را دربر میگردد و دلبسته و سیر میبوسد . و بار دوم
 دیگر سودابه به دربر گرفتن سیاوش بسنده نمیکند و جامه چاک میدهد
 تا تن برهنه افرای به سیاوش بنمایاند و هوس را برانگیزد .

پس از بیت مورد بحث فردوسی حالت روحی سیاوش را
 چنین توصیف میکند :

رخان سیاوش جو گل شد زخم بیاراست مویگان بهوناب گرم
 چنین گفت بادل که از کار دیو مرا دور داراد کبهان خدیو
 نه من با پدر بیوفایی کنم نه با اهرمن آشنایی کنم

واژه " بوسه " را که در نسخه بی نقطه بوده بوسه خوانده اند
 و بطریقه " بوسه " بیت را در نسخه های جدیدتر تغییر شکل داده باز
 يك واژه " شهنشاه " را انداخته اند .

بنابراین آنچه گفته شد نگارنده شکل اصیل بیت را که در دو
 نسخه " تل " و " آمده در متن شهنشاه " چاپ مسکو گذاشتم .

بوسه در فرهنگ ولف نیامده است .

.....

(۸) گوانچی - کرانچی

.....

گوانچی را فرهنگها اینطور معنی میکنند : " بفتح اول ،
 سردار گوان که سه سالار گویند . فردوسی گوید :

بدرگاه شاعت میانچی منم که در شهر ایران گوانچی منم
 (جهانگیری ، رشیدی) . " بضمی دلبر و پهلوان باشد - سردار
 گوان ترا نیز گویند که سه سالار باشد " (برهان) دکتر محسن در زهر -
 نویس مهارفزاید : " ط . از گوان (جمع گو) - جی (پیوند اوصاف -
 قس : میانچی) " و همان بیت بالا را از فرهنگ نظام گواه میآورد .

عبد القادر در " لغت شهنشاه " این کلمه را با همی اول و
 بضمی عزیزو محترم میخواند . همین عبارت او اینست : " گوانچی -
 ضمه بودخی عزیز و محترم معنایسه در ، چغقای لغتیدر " و همان
 بیت بالا را عاهد میآورد .

ولف هم این کلمه را دلبر و پهلوان معنی میکند .

در لغت نامه " دهخدا چنین است : ابتدا همان زهرنویس
 برهان نقل شده ، سپس : " دلبر و پهلوان (برهان) بهادر - پهلوان
 (ولف) میان سخنها میانچی بودید معاویه چیزی گوانچی بودید "

قابل توجه است که گوانچی در لغت فرس و صحاح نیامده است .

اینک ببینیم این کلمه در نسخه های اساس این کتابچه

بچه عکس است؟ این کلمه سه بار در شاهنامه آمده است : بار اول در یاد گاهی بهرام گوید :

بفرمود پس تا عراج جهان
بهر شهر مردی پدیدار کرد
بدان تا نبیند بیکار نیز
ز گنج آنچه باستان خوردنی
بدین هر مرد موبدان داد و گفست
میان سخنها میانجی بود
(نیل) نخواهند (مخواهد) چیزی (نیل) کوانجی (کوانجی) بود

(۷-۴۴۸-۲۵۰۵)

مرا از به و بقر آگه کنیدی زیدها گمانیم کوتاه کنیدی

پس این کلمه در دو نسخه لندن و قاهره "کوانجی" در ن ۱ و ن ۲ کوانجی (نک. عکس شماره ۷) و در ن ۳ بیت با این شکل است :

میان سخنها میانجی برید خواهی چیزی که بد بشنویید

بار دوم در یاد گاهی هرمز :

بدرگاه شاهی میانجی منم که در شهر ایران کوانجی منم

(۸-۲۸۲-۱۱۲۰)

در همه نسخه ها کوانجی .

بار سوم در یاد گاهی خسرو پرویز . قیصر داریاره و سوزگان خسرو پرویز گوید :

چنین گفست کاین زیر دستان شاه سزد کر برآوند کردن بماه

ز کسبتم ها بسته در جهان
چو عا بود مهر گوانجی بود
یکم راز دارست بالوی نیز
چو خواد بر زمین نبیند کسی
نخیزد کسی از میان میان
که اندر سخنها میانجی بود
که نفروشد آزادگانرا بجز
وگر چند ماند بگیتی بسی ...

(۹- خسرو پرویز ۱۵۱۵)

در همه نسخه ها "گوانجی" . صعب آورد است که در دو نسخه نل و نسق سخنها یکبار ، بار اول ، "کوانجی" آمده و دو بار دیگر در آنها ، مانند سایر نسخه ها "گوانجی" ضبط است ! آیا نسخه نویسا فراموش کرده اند که بار اول این کلمه را بجه شکل نوشته اند ، با سبب دیگری در کار بوده ؟ در هر صورت باعث غرضالیهت که همان یکبار هم عکس درست کلمه را ثبت کرده اند و یک واژه اصیل شاهنامه و زبان فارسی را از نابودی نجات داده اند .

کوانجی - از کران + جی (کی) ، بقیاس میانجی (میانگی) از مفهوم سه بیت چنین بر می آید که کوانجی بمعنی (اُم) بیطرفه ، بیطرفی ، یا داور بیطرف و بیطرف بکار رفته است .
از بیت اول ، اگر واریانت نل را در نظر بگیریم :

میان سخنها میانجی بود نخواهند چیزی کوانجی بود

چنین معنایی بر می آید : در جنگ و خونریزی مردمان میانجی و آغوش - دهنده باهید ، و اگر چنین درخواستی از شما نمانعه باشند ، کوانجی (=) کناره گیر ، بیطرف) بیاند .

و اگر واریانت نسخه های دیگر را در نظر بگیریم

میان سخنها میانجی بود خواهی چیزی ، کوانجی بود

از صراع دم چنین صفتایی بر میآید : بهیکس و روحی از آنها
نفرامید و (فادر) بیطرف باهید .

و مفهوم بیت دم :

بدرگاه غایت میانجی منم که در شهر ایران کز آنجی منم
ایستاده که در کشور ایران فادر بیطرفی هستم و نزد شاه واسطه خواهم بود .

و مفهوم بیت سم :

چو عاقد مهر کز آنجی بود که اندر سفنها میانجی بود
چنین : یکی دیگر از زبردستان و ویرگان شاه کسی چون شاه بود است
که بزرگ فادر بیطرف است و در فادورها میانجی .

بنتار نگارنده تردیدی نیست که کز آنجی صریح کز آنجی است
و این نادرستی نسخه ها و شاهنامه های چاپی فرهنگ نویسان را
به احتیاج انداخته است و آنها برای (کوانجی) مصنفیایی تراشیده اند
که هیچک از آنها با مفهوم این سه بیت جور نمید . و بدبختانه
ترجمه عربی شاهنامه غلامه است و ترجمه این بیتها و بسیاری
دیگر در آن نیست تا در اینباره کجکی باشد .

نگارنده به اعتبار دو نسخه قدیمی و معتبر شاهنامه و یعنی
نسخه های لندن و قاهره ، و بتایر امالت واژه و معنای آن کز آنجی
را در شاهنامه چاپ سکو در متن گذاهم .

.....

۹) خوشکار - خیشکار

.....

خیشکار (از خیش بمعنی ابزار شهر کردن زمین + کار =
پسوند پیشه و کار) رویم بمعنی کیمکه با خیش کار میکند ، کناوید .

به خشی که کرکس بیو نگذرد بدو کورد و نهجبر ہی نهد
کنم چاه آب اندر صد هزار توانگر کنم مردم خیشکار
(۶-۱۵۲-۲۹۰)

از اندوز اسکندر بباد درش :

مرا مرده در خاک مرا اکنید ز گفتار من هیچ مپراکنید
بسالی ز دینار من صد هزار ببخشید بر مردم خیشکار
(۷-۱۰۶-۱۷۷۵)

از معنی بیتها پیداست که مراد کناوید است ولی نسخه ها
"خوشکار" مینویسند و همچنینOLF خوشکار میاورد و يك معنی آنرا
(خودکام و خود سر) مینویسد .

نادرستی نسخه ها بنداری اصفهانی را هم با احتیاج انداخته -
است ، چون او عبارت " بر مردم خیشکار " را اینطور ترجمه کرده است
" علی المفضلین بانفسهم من عباد الله "

اکنون که سخن از ترجمه بنداری پیش آمد ، برای آنکه
بیش تازه بی باز نکتم ، یاد آور میگردد که در این ترجمه ، پراج

که در بسیار مورد موید نسخه های درست است و به فهم پاره‌یی بهیضا کسک میکند ، نادر سنجایی هست که نمونهٔ دیگر آن در اینجا گزارش داده میشود :

رستم برای ساختن دغمه و گود برای سهراب :

هیگفت اگر دغمه ز زمین کنم ز سگ سه گودش آکین کنم
چو من رفته باشم نماند بجای وگرنه مرا غود جزین نیست رای
یکی دغمه کردش ز سم ستور جهانی زاری هیگفت گود

(۲-۲۴۹-۱۰۵۲)

"سم ستور" را در بیت شاهد معمولا ناخن چارباغان معنی میکنند و این معنی مناسب نیست و نادرست بنظر میرسد . چون هیچ ما عقل جور نماید که رستم بگوید دغمهٔ زمین بجای نماند و آنوقت دغمه را از ناخن چارباغان بسازد .

بنداری اصفهانی هم صراع "یکی دغمه کردش ز سم ستور" را اینطور ترجمه کرده است :

" و دفنوا و بنوا علیه تریقه من حوافر الغیل "

حوافر جمع حافر یعنی سم چارباغان است .

حالا بیچشم "سم" بجز معنی معروف آن دیگر بچه معنی است؟
"سم - خانه ها باعث زهر زمین کننده ، فردوسی گوید :
بباغان سراسر همه کنده سم - همان روغن کاه و درسم بهم" (گفت فرس)
شمارهٔ بیت بالا در شاهنامهٔ چاپ مسکو ، داستان بهرام گود و فرسید ورد اینست : (۲-۲۶۴-۱۰۲۲)

"سم - خانه" زهر زمین ... فخری گوید :
آنکه بهر شهر بجهت در جهان - خانه کرده ریاطو بول و سم" (رشیدی)
"جا بهرا گویند که در زمین پاکوه بکنند و چنان سازند که درون آن توان استادن و عققن" (جهانگیری ، بهران)

بسی معنی دیگر "سم" سوراخ و سیمه و خانه و آغل است که در کوه یا زهر زمین سازند . سم ستور خانه است که در کوه برای ستور سازند . و معنی صراع اینست که رستم دغمه بی در کوه کند .

واژهٔ سم بمعنی خانه و سوراخ و سیمه در کوه یا زهر زمین در فرهنگ ولف نیامده است . گویا او هم "سم" را در این بیت بمعنی ناخن ستور گرفته است .

این بود چندین نمونهٔ برجسته از نادر سنجایی نسخه های خطی شاهنامه .

بخش دوم

نموده پای از نادرستی رای فرهنگهای عمومی دربارهٔ واژه‌های شاهنامه

از فرهنگها، که برای واژه‌های دشوار از فردوسی گواه آورده اند، میتوان برای فهم و تصحیح شاهنامه گاهی باری جست. اما گاه یگانه نادرستیهای گمراه کننده بی در آنها دیده میشود که در اینجا چند نمونه آنها میآوریم. حالا بگذریم از آنکه گاهی سخن فردوسی در این فرهنگها چنان از اصل دور شده و تغییر یافته که از مصداق افتاده است. برای مثال: در لغت فرس، مصحح عباس اقبال، واژه سایدن، چنین معنی از شاهنامه آمده است:

"جانم که آرز همان نیزهت (!) ز هر سو بیماری و بساودت"

بیت فردوسی چنان مخ شده است که بی بردن به معنا و مفهوم آن غیر ممکن است.

این بیت از داستان سیاوش است و درست آن اینست:

سیاوش بشکیر شد نزد شاه هسی آفرین خواند بر تاج و گاه
پدر ما پس را ز گفتن گرفت ز بیگانه مردم تهنیت گرفت
هسبگفت کز کردگار جهان یکی آرزو دادم اندر نهان
که ماند ز تو نام من یادگار ز نعم تو آید یکی شهریار
کنون از بزرگان یکی برگزینم نگه کن پس پرده کی پهن

جان کی آرز همان نیزهت ز هر سو بیماری و بساودت

(۲ - ۲۰ - ۲۳۴)

بدو گفت من هاشرا بنده ام بفرمان و رای پس مرا فکنده ام
هرانگی که او برگزیند رواست جهاندار بر بندگان پادشاهت

و باز این بیت در لغت فرس برای واژه خدیو:

"سیامک بدت خود و رای دیو تبه گفت و ماند انجمن بی خدیو"

از داستان سیامک بخوبی آشکار است که سیامک بدت دیوی (پور اهریمن) است گفته میشود. نام این دیو در نسخه ما "خریوان" یا "خروزان" نوشته شده است. همین نام دیو است که در لغت فرس بشکل "خود و رای" درآمده است. در صاح الفرس بتصحیح دکتر طاعنی هم همین بیت از فرهنگ وفایی، بهمان شکل نادرست، برای واژه خدیو، در زهرنویسی نقل شده است. همچنین دکتر مصین برای واژه خدیو، بیت را بهمان شکل نادرست در برهان نقل کرده است.

و یا در صاح برای واژه خدیو این بیت از شاهنامه گواه آورده شده است:

"سیاهت بکر همه کوه مخ (!) تو با پهل و با پهلیمان مخ
که درت آن ایست: سیاهت بکر همه کوه و مخ (مخ یعنی زمین سخت و سنگلاخ و قله کوه) به شی کی کرگی برو نگیرد - بدو کوه
تعبیر بی نسیب "شاهنامه"

چنین تحریفها در فرهنگها زیاد است که از آنها میگذریم و به نادرستیهای گمراه کننده مهورها هم.

۱ - ساد
.....

- ۱) لغت فرس - " ساد : ساده بود ، فردوسی گفت :
درختان که کتفه نداریم یاد بدنان بدو نیم کردند ساد "
- ۲) صحاح الفرس - " ساد : ساده باشد ، فردوسی گفت :
درختان که کتفه نداریم یاد بدنان بدو نیم کردند ساد "
- ۳) جهانگیری - " ساد ... هم خوک تر باشد و آنرا گراز
نیز خوانند ، حکیم اسدی (!) فرماید :
درختان که کتفه نداریم یاد بدنان بدو نیم کردند ساد "
- ۴) رشیدی - ساد ... خوک تر ، اسدی گوید :
درختان که بدنان ساد "
- ۵) سرهان - " ساد ... و خوک تر را هم گفته اند "
- ۶) لغت شهباشه عبدالقادر - " ساد .. هموار و برابر :
درختان که کتفه نداریم یاد بباغ اندرون جمله کتفند ساد "
- ۷) فرهنگ ووللرس - " ساد ... خوک تر ، حکیم اسدی ،
درختان که ...
... کردند ساد "
- ۸) فرهنگ ولت - ساد = rein (هموار ، صاف)
einflacht " (ساده) با شماره همان بیت فردوسی (درختان ...)
- ۹) لغت نامه دهخدا - " ساد - خوک تر :

درختان کتفه که داریم یاد بدنان بدو نیم کردند ساد
اسدی بنقل رشیدی . (بعد دهخدا میافزاید) این معنی خوک تر تاثر
است و ظاهراً ساد مخفف ساده است . "

(مجمع الفرس سعدی را در این شمار نمایاوم ، چون در
آن فرهنگ ساد تنها بمعنی ساده آمده و شاهد هم از شمس فخری است)

بر سر يك كلسه در يك بيت فردوسی (که جهانگیری و رشیدی
و ... آنرا به اسدی نسبت میدهند) چه اندازه ضد و نقیض در فرهنگها
وجود دارد ! برای يك كلسه در يك بيت سه معنی مختلف آورده اند :

الف) ساده (لغت فرس ، صحاح ، ولت ، دهخدا)

ب) خوک تر (جهانگیری ، رشیدی ، سرهان ، ووللرس)

ب) هموار و برابر (عبدالقادر ، ولت)

معنیهای یک هیچ نزدیک نیست . کدام آنها درست است ؟
رای کدامیک از آنها را باید پذیرفت ؟ هیچکدام .

اینکه ببینیم بیت در کدام داستان و بچه شکل آمده است ؟
بیت از آغاز داستان منبوه و بیژن است . ارمانیان نزد کیشرو آمده
شکایت میکنند و باری میخواهند و میگویند :

ز شهری بداد آمد ستم دور که ایران ازینسوی زاشوی تور
سوی شهر ایران یکی پیشه بود که ما را بدان پیشه اندیشه بود
چه مایه بدو اندرون کشتزار درخت برآورد همه میوه دار
چراگاه ما بود و فریاد ما ایا شاه ایران بده داد ما
گراز آمد اکنون فزون از شمار گرفت آنهمه پیشه و مرغزار
بدندان جو بیلان بکن همچو کوه وزیشان شده شهر ارمان ستوه

هم از چاره‌یایان و هم کدتمند از ایشان بجا بر چه مایه گزند
درختان که کشته نداریم یاد بدندان بدونیم کردند عا

(۵-۱۱-۲۲)

نیاید بدندان نشان سنگ سخت مکرمان بی‌بکاره برکت بخت ...
کیسرو بیژن را بان سرزمین میفرستد تا گراز هارا بکشد و
ارمانیا ترا از کزندگان آسوده سازد .

از پنج نسخه خطی معتبر در چهار نسخه ، یعنی در نل ،
نق ، ن ۲ ، ن ۳ کلمه مورد بحث در بیت شاهد "عاد" ضبط است و
تنها در ن ۱ بی نقله (ساد) (نک- عکس شماره ۵)

ارمانیان میگویند که گرازها درختهای چنان کهنی را ، که
زمان کاشتنش ترا بنیاد نداریم ، نادان و بازی کتان و باسانی بدندان
بدو نم کردند چنانکه گویی سنگ هم بدندان نشان سخت نماید .

اینست شکل درست این کلمه و (بنظر نگارنده) معنای این بیت
عاد بهمین معنی که در بیت مورد بحث آمده است ، یعنی
بمعنی آسان و نادان و بازی کتان در داستانهای دیگر شاهنامه نیز
هست ، برای نمونه این بیت از داستان دوازده رخ :

(فرود هل) برآورد زان تهرهای خدنگ گرفته کمان رفت به پیش بجزنگ
ابر زنگله تهریاران گرفت ز هر سو کمین سواران گرفت
خدنگی به راندهی برآمد چو یاد که بگذشت بر مرد و بر اسب شاد
(۵-۱۱-۱۸۲۶)

بروی اندر آمد تکاوه ز درد جدا خد ازو زنگله روی زرد
تگین شد سر زنگله ، جان بداد توگفتی همانا ز مادر نزاد

حالا بهمینم از معنیهای سه گانه که در فرهنگها برای این
کلمه در این بیت آمده است چه برمیاید ؟

۱) معنی گراز که در جهانگیری آمده و دیگران هم از او تقلید
کرده اند خدنگی است . در شاهنامه ساد بهیچ معنایی نیامده است .
بنابر فرهنگ ولف (ساد) تنها یکبار در همین بیت آمده که آنهم
نا درست است . شاد در نسخه بی نقله بوده مؤلف جهانگیری آنرا ساد
خوانده ، بسناحیت مطلب معنی خوک تر برایش ساخته است . در معیام
این معنی را درست ندانسته ، در لغت نامه آنرا رد کرده است .

۲) معنی ساده که در لغت فرس و صحاح آمده است با این
بیت هیچ جور نمیاید . تردیدی نیست که آوردن شاهد نادرست از
شاهنامه برای ساد بعضی ساده ، و با نادرست خواندن بیت شاهنامه
کار سخور بلند پایه بی چون اسدی (طوسی) نیست . این لغت و این
بیت از ملحقات است و در زیر نویس لغت فرس هم قید شده است که این
لغت در برخی نسخه ها آمده است . مؤلف صحاح هم (که فرهنگ خود
را از روی کرده) لغت فرس تدوین کرده ، و در بسیار جا روشنی از
لغت فرس است (این لغت و شاهد نادرست را در آن دیده است و
بی آنکه متذکرانه با آن روشور شود آنرا در کتاب خود آورده است .

۳) اما عبدالقادر صراع دوم بیت را بعکس دیگری نقل کرده -
است که منصرف بود اوست و معنی " هموار و برابر " هم منصرفه او -
" درختان که کشته نداریم یاد بیباغ اندرون جمله کشتند ساد "

۴) معنای هم که ولت آورده تقلید از عبدالقادر است و نادرست
و گمراه کننده است .

در فرهنگهای جهانگیری، رشیدی، برهان (صحیح دکترا معین) فرهنگ نظام، ووللوس، ولز، لغت نامه، دهندا و فرهنگ فارسی معین "هار" را بمعنی کردن نوشته اند و این بیت شاهنامه را ماینتکل شاهد آورده اند:

"گزید از سواران برون از شمار بران بادپایان آخته هار"

"آخته هار" در بیت بالا نادرست و ساختگی است. هار در شاهنامه نه بمعنی کردن و نه بمعنی دیگری بکار نرفته است. در لغت فرس و صحاح هم هار بمعنی کردن نیامده است.

این نادرستی از فرهنگ جهانگیری سرچشمه میگردد. البته فرهنگ جهانگیری از فرهنگهای خوب فارسی است و برای معنی لغات شاهد های فراوان آورده است. اما گاه نگاه نادرستهای گمراه کننده در آن وجود دارد. فرهنگهای پیش از آن در هندوستان نوشته اند در آوردن معنی لغات تقلیدی از فرهنگ جهانگیری است. بخصوص رشیدی که تقریباً رونوشت فرهنگ جهانگیر است، چون گذشته از معنی لغات شاهد هار هم از جهانگیری میگیرد و بندوت چیزی از خود میافزاید و اگر در نقل شاهد ها در جهانگیری اشتباهی باشد همان اشتباه در رشیدی هم هست. برای مثال: در جهانگیری برای واژه "بایسته این بیت ناصر خسرو (دهوان ۳۹۶-۹):

جها تابه در خورد و بایسته ای اگر چند باکس تنها یسته ای

شاهد آورده شده و بیت به نظامی نسبت داده شده است. رشیدی هم همین بیت را برای بایسته شاهد میآورد و آنرا به نظامی نسبت میدهد. همچنین بیت شاهد برای لغت ساد بمعنی عوق نر (۱) که در پیش از آن سخن رفت در جهانگیری به اسدی نسبت داده شده است، در صورتیکه بیت از فردوسی است؛ رشیدی هم همین اشتباه را از فرهنگ جهانگیری رونویس کرده است. باری، بیت شاهنامه که در اینجا مورد بحث است در نسخه های معتبر قدیمی ماینتکل است:

گزید از سواران برون از شمار بران بادپایان آخته زهار

در نسخه های معتبر شاهنامه (آخته هار) وجود ندارد. فردوسی "آخته زهار" یا "آخته زهار" بکار برده است:

بگردار شهوان برون ز شمار بران بادپایان آخته زهار

(۱۷۲-۰ - ۱۵۲۳)

عبدالقادر برای واژه "آخته" "هخته" همین بیت را شاهد آورده ولی بجای "آخته زهار" "هخته زهار":

"بگردار شهوان برون ز شمار بران بادپایان هخته زهار (بیت ۲۷۵)"

آخته (= آخته) زهار: مرکب است از آخته (اسم مفعول از آختن بمعنی کشیدن، بیرون کشیدن) + زهار (از زه بمعنی فرزند + آر = اسم فاعل موعوم از آوردن) = فرزند آر، فرزند آور، آلت تناسل. آخته زهار رویم یعنی زهار بیرون کشیده، عایبه بریده:

سواران جو شهوان آخته زهار که باغند بر عجم روز شمار

(۲۷۲-۰ - ۶۲۰)

قابل دقت است که در این بیت فردوسی بجای "آخته زهار"

" کعبه زهار " نگار برده است :

یکی رخص بود بی بگردار کرگ
کعبه زهار و بلند و سترگ
(۷۹۱ - ۵۹ - ۴)

در پیش گفته شد که در لغت معناه " عبدالقادر بجای اخته زهار " اخته زهار " آمده که آنهم درست است ، چون اخته مخفف آخته بمعنی کعبه است . بنابراین ممکنست که در نسخه " مورد استفاده " مولی جهانگیری بجای اخته زهار ، اخته (ز) هار است ، یعنی (ز) زهار افتاده است و مؤلف برای درست کردن وزن الفی به اخته افزوده ، یا آنکه اصلا در نسخه (اخته هار) است و مؤلف هار را بمعنی کردن گرفته است .

از طرف دیگر ، شاهد تمام این فرهنگها هم همان يك بيت با صراع : " بر آن باد پاهای اخته هار " است . عجیب است که این نادرستی و واژه سازی به لغت نامه " دهخدا هم راه یافته است .

در پاهای این بحث بیتی از محمود سعد را که در آن کعبه کردن " آخته بال " آمده است یاد آور میکرد :

ناد باغ ای هیون آخته بال
هیکل کوه کوب و هامون مال
(دیوار ۳۱۴)

در شاهنامه هم در همه جا بال (معنی کردن) آمده است .

.....

۲ - جانه

.....

در فرهنگهای جهانگیری و رشیدی و برهان جانه بمعنی " سلاح جنگ " آمده است و این بیت شاهنامه شاهد رشیدی و جهانگیری است : " یکی باره و کبر و برکتوان برنداورد (برنداورد) جانه " هندوان در لغت نامه " دهخدا هم جانه بتقل از برهان و انتدراج بمعنی سلاح جنگ است .

در نسخه های قدیمی و معتبر شاهنا ، (جانه) بهیچ معنایی وجود ندارد . در فرهنگ ولف هم کلمه بی بابتشکل نیست . این کلمه جانه (بامم) است نه جانه .

بیت شاهد فرهنگها از داستان جنگ لهراسب با اژدها است و در نسخه های قدیمی بابتشکل است :

یکی باره و گز (کبوتر) و برکتوان برنداورد و جانه " هندوان در شاهنامه در توصیف پهلکهایی که کسی برای کسی میفرستد جانه (مطلق) ، جانه " هندوان ، جانه " پاری و مانند آنها زیاد است :

دگر سله زعفران بد هزار ز دیبا و هر جانه " بهمنار
(۷ - ۶۸ - ۱۶۷۳)

بهار است هلمت سزاوارهان برافروخت و زمرده بازارهان

از اسبان تازی و برکمان ز خفتان و ز جامه هندوان
ز دهبها و دینار و تاج و نگین ز تفت و ز هر گونه دهبای چین
(۶۳ - ۶۲ - ۶۷)

ز یاقوت و ز تاج و انگشتری ز دینار و ز جامه ششتری
(۴۰۰ - ۳۰۰ - ۱۴۱۲)

ز سیمین و زرین شتریار سی طیفها و از جامه پارسی
(۱۰۰ - ۱۰۲۸)

بپاورد پس خلعت عسری همان اسب و هم جامه پهلوی
(۲۰۸ - ۷۵)

گویا مراد از "جامه هندوان" جوشن هندی است . ترجمه
بیت مورد بحث هم در بندهای چنین است : " و اخر لی فرسا و جوشنا"
بخطر نگارنده ، بنا بر آنچه که گفته شد ، فرهنگ نویسان
"جامه" را (جانه) خوانده اند و يك كلمه ساختگی برای شاهنامه
درست کرده اند .

.....

۴ - هول

.....

این کلمه در لغت فارس و صراح نیامده است . در فرهنگهای
جغرافیایی ، رهنوی ، برهان ، و وللری (بنقل از فرهنگهای نامبرده

و فرهنگ عمودی) آنرا با واو مجهول (بر وزن هول) واژه فارسی
دانشه يك صغای آنرا " راست و درست " نوشته اند و این بیت
شاهنامه را ، شاهد آورده اند :

فرستاده آن هول گفتار دهد نصت منوچهر سالار دهد

همچنینOLF هول را ، به پهلوی از آن فرهنگها راست و
درست " gorado, wahr " معنی کرده بهمان بیت
اشاره کرده است .

معنی " راست و درست " که در فرهنگهای نامبرده برای
(هول) آمده است با شاهدهیک از شاهنامه آورده اند هیچ مناسبیت
وجود نمیاید .

این بیت از یادشاهی فریدون است . پس از کشته شدن
ایرج بدست سلم و تور ، منوچهر نوه ایرج بهاد شاهی ایران میرسد .
سلم و تور چون آگاه میشوند ، برای نابودی منوچهر نیرنگ تازه یسی
بکار میزنند . فرستاده بی با خواسته بسیار نزد فریدون روانه میکنند
از کفتن ایرج بوزش میخواهند و منوچهر را به سپاسی نزد خود دعوت
مینمایند . فریدون پستی از شنیدن بهام سلم و تور به درستی به
فرستاده پاسخ میدهد و میگوید که منوچهر با سپاه فراوان و سپهبارانی
چون تارن و شاهور و شیدوش و سام و سرو بیچنگ سلم و تور خواهد
آمد . پس از این پاسخ سخت دندان شکنی که فرهنگها برای
معنی " راست و درست " شاهد آورده اند میاید :

فرستاده آن هول گفتار دهد نصت منوچهر سالار دهد

بپوسرد و بر عسات لیزان ز جای هم آنکه بیزین اندر آورد پای

از اینکه فرستاده از پاسخ فریدون بی‌مژده و لیزان برخواست
 و روانه شد برمیاید که "هول" کلمه عربی بمعنی هائل، ترس آور
 و "هول گفتار" بمعنی سخن هولناک است نه "راست و درست"
 "هول" در جاهای دیگر شاهنامه هم آمده است که چند بیت
 را یاد آور می‌تیم:

در دو بیت زهر بمعنی ترس:

بپیچید سناک ببادگر بدیدش از هول گفتی چگر
 (۱ - ۵۴ - ۶۱)

جو افراسیاب آنتنان دید کار چنان هول و برگشتن کارزار
 همگفت بادل بر از داغ و درد که چرخ فلک خیره با من چه کرد
 (۵ - ۲۱۶ - ۱۳۴۹)

در بیت زهر بمعنی هولناک ، ترسناک :

تور بوسه‌له لئاد به منو چهر پیام دشنام آمیزی چپرسند ،
 لئاد میگوید :

بدو گفت آری گزارم پیام بدیشان که گفتی و بردی تو نام
 ولیکن جواندیده کرده دراز خرد با دل تو نشیند برآز
 بدانی که کارت هولت پیش بپیچی ازین خام گفتار خوش
 اگر برضا دام و در روز و شب همگریدی نیستی بس عجب
 که از بیته نارون تا بجین سواران جنگند و مردان کین
 بدرد دل و مغزبان از تهب بپندی ندانید باز از تشب

(۱ - ۱۲۰ - ۱۸۷)

در بیت زهر "هول کار" بمعنی کار هولناک ، مانند
 "هول گفتار" در بیت مورد بحث :

افراسیاب فرمان کشتن فرنگیس را داده است ، بیایم بپران
 و سه را آگاه میسازد و میگوید :

که این هول کاربست با درد و بیم که اکنون فرنگیس را مردوشم
 زنند و شود پادشاهی بیاد
 (۲ - ۱۵۶ - ۲۳۸۵)

و در بیت زهر "هول جای" بمعنی جای هولناک :

میان دو کوهت این هول جای نهرید بر آسمان بر همای
 (۲ - ۱۰۲ - ۶۸۸)

از شاهد هایی که آوردیم بخوبی آشکار است که "هول" در همه
 این سینه‌ها لغت عربی (بر وزن جور) بمعنی ترس و هولناک و
 ترس آور است .

در لغت شاهنامه عبدالقادر هم "هول" بدرستی بمعنی
 ترسناک آمده "هائل معنا سنه" و این بیت شاهنامه شاهد آورده شده
 ز چنگ و پر (بر) و ساز و بال (بال) او بگردن بر آن هول کویال او

ر ر ر ر ر ر ر ر

۵ - نوحه
ر ر ر ر ر ر

دو نادرستی دربارۀ این واژه در فرهنگها وجود دارد :
در فرهنگهای جهانگیری ، رعیدی ، برهان ، بهار عجم ، دوللرس ،
نظام یک معنی نوحه را " تیمار و غسوازی " نوحه اند و همه آنها
تنها این یک بیت را از اسدی (۱) شاهد آورده اند :
"گرامیش دارید و نوحه خورید جو پرورده شد زو روان پرورید "

همین صحیح برهان همین بیت را بهمین شکل و بنام
اسدی برای واژه " نوحه بمعنی " غم خوردن و تیمار داشتن " از رعیدی
و فرهنگ نظام در زبیرنویس برهان نقل کرده است .

نادرستی اول اینستکه این بیت از اسدی نیست و از
فردوسی است و در داستان فریدون و پسرانش آمده است . (این باز
یکی از مواردی است که جهانگیری بیت شاعری را به شاعر دیگر نسبت
میدهد و دیگر فرهنگ نویمان هم همه به پیروی از او این اشتباه
را تکرار میکنند)

پس از آنکه فریدون کشور را به بخش میکند و به سه پسرش
میسارد ، سلم و تور به ایرج ، برادر کبوتر ، که پادشاهی ایران به او
سپرده شده است ، رهگ میبرند و گسفاغانه به پدر بهام میفرستند که
پادشاهی ایران را به آنان ببعد وگرنه آنها برای جنگ آماده اند .
فریدون بخواهی ایرج - که حاضر است از پادشاهی دست بردارد و

نزد برادران رفته آنها را از اندیشه جنگ باز دارد - به سلم و تور
نامه مینویسد و در آن نامه چنین گوید :

برادر کز و بودان دل بدرد وگر چند هرگز نزد پاد سرد
دوان آمد از بهر آزارتان که بود آرزوند دهبارتان
بیفکنند شاهی شمارا کزید چنان کز ره نامداران سزید
ز تفت اندر آمد بزمین برنفت برفت و میان بندگی را بیست
بدان گو بسال از شما کبترست نوازیدن کبتر اندر خودست
گرامیش دارید و نوحه خورید جو پرورده شد تن روان پرورید
جو از بودنش بگذرد روز چند فرستید بازی (= بازی گسترار جسته
(۱ - ۱۰۰ - ۳۵۵)

بیت شاهد در نسخه های اساسی این کتابچه چنانست که در بالا
نقل شد ، یعنی در مصراع اول بجای نوحه (بانون) نوحه (بانا)
ضبط است و در مصراع دوم بجای (زو) ، در نل " تن " و در دومنجه
" زان " نوشته شده است . تنها در ۲ بیت بسیار نادرست و با مشکل
گرا بهتر دارند و نوحه خوردن جو پرورده شد در دهان پرورند
بیت با مشکل که در فرهنگها آمده ، مضمون مصراع دوم آن ،
بکلی بیصناعت . و بان شکل که در نسخه لندن ضبط است همینشی
چنینست : فریدون سلم و تور بشوخی مینویسد که برادران ، که از او
رنجش داشتید - اگر چه او شما هیچ بدی نکرده است - برای آزارتان
(یعنی درد سر و زسفتان) نزد شما به مهمانی میاید - چون کبتر از
شامت او را یتوازید و گرامی دارید - در این مهمانی " نوحه خورید "
بخورید و بنوشید و پس از پروردن تن (" جو پرورده شد تن ") روانتانرا
پروردن دهد (" روان پرورید ") . یعنی (بکتابانه میگوید که) اندیشه

نایکار جنگ با پدر و برادر را از سر پدر کنده ، به عقل بیاید ، مرد
داعته باعید .

در هیچ کجای شاهنامه نوشه بمعنی "تیمار و غمخواری"
نیایده است ، و تا آنجا که نگارنده جست و جو کرده ام ، در سروده های
سخنوران دیگر هم وجود ندارد . تنها شاهد همه فرهنگها همان بسک
بیت فردوسی است که چنانگیزی آنرا از طرفی از روی نسخه نادرست
نقل کرده ، از طرف دیگر آنرا به اسدی نسبت داده است و فرهنگهای
دیگر هم به تقلید او است . درست است که در بسیاری نسخه های جدید
در مصراع دوم بجای "تن" ، "زوبا زان" نوشته شده و لاپد در
نسخه خطی یا چاپی مورد استفاده چنانگیزی هم بهمین شکل است .
و در مصراع اول "نوشه" بی نقطه را نوشه (بانون) خوانده است
و سراینش بمعنی "تیمار و غمخواری" را ساخته است و فرهنگ نویسان
دیگر هم گفته "اورا رونویس کرده اند .

نوشه (بانون) بمعنی "تیمار و غمخواری" در فرهنگ ولف
و لغت شهنامه عبدالقادر هم وجود ندارد .

اعتیاد دوم فرهنگها درباره نوشه

.....

باز در فرهنگهای چنانگیزی و رشیدی و برهان و غمخا و
بهار عم و هدولاس برای واژه نوشه بمعنی "خوش و خوشی و غم و
خوشحال" این بیت شاهنامه را ساینفکل شاهد آورده اند :

"نشاند برین طاک خونخوار کس ترا نوشه از راستی باد و بس"

صحیح برهان هم همین بیت را برای نوشه بمعنی غم و
خوشحال از فرهنگ رشیدی در برهان نقل کرده شاهد آورده است .

نادرستی اینسکه در این بیت نوشه (بانون) نیست و
نوشه (بان) است .

نوشه بمعنی مجازی زاد و نوشه راه آخرت است که مراد
نیکوکاری و ثواب است . باین معنی از فردوسی :

اگر نوشه مان نیکنامی بود روانها بر آنسر گرامی بود
(۱- ۲۲۲- ۱۲۹۲)

و باز در این بیت از فردوسی :

کنون هیچ دانید کز کردگار بود رستگاری بروز شمار
بجوید و آن نوشه ره کنید بکوشید تا رنج کوتاه کنید
(۱- ۹۷- ۲۹۹)

بهمین معنی از اسدی (کرشاسنامه ۳-۴)

بناه روانست دهن از نهاد کلید بهست و ترازوی داد
در رستگاری ورا از خدای ره توبه و نوشه آنسرای

بهمین معنی از ناصر خسرو (دیوان ۲۲۵-۶ و ۱۵۵-۲۳)

نوشه^۹ تو علم و طاعتست درین راه سفره دلرا بدین دو نوشه بیانکن
اندر سفری بساز نوشه یاران تو رفته اند بامر

بهمین معنی از فخر گرگانی (میسر رامین ۵۱-۳۲)

ترا کر هیچ دانش یار بودی ...

جنسی زینجهان جفت جوانرا ولیکن نوشه جنسی آنجانرا

بنا بر آنچه که گفته و آورده شد بیت مورد بحث را باید با این شکل خواند :

نماند برین خاک خونوار کسی ترا توشه از راستی باد و بس
و معنی بیت اینستکه : همه مرگ را زاده ایم و زاد و توشه آنچه است
راستی باد و بس!

.....

۶ - مای

.....

در جهانگیری (مای) بمعنی جانوران خزنده آمده است :
" مای ... جانوران خزنده را گویند ، مار و مور و ملخ و فردوسی گفته :
بفرمان تو مرغ و ماهی و مای "

رشیدی با این اشتباه جهانگیری بی برده چنین مینویسد :
" مای ... و شهرت در بند و ظاهرا همین مو است ... فردوسی گوید :
تویی پهلوان جهان کلهای بفرمان تو دتیر و مرغ و مای
و در فرهنگ (مراد فرهنگ جهانگیریست) بمعنی جانوران خزنده آورده
مانند مار و مور و ملخ و غیر فردوسی چنین خوانده : بفرمان تو
مرغ و ماهی و مای " (فرهنگ رشیدی)

رای رشیدی درست است و در شاهنامه (و در زبان فارسی)
مای بمعنی " مار و مور و ملخ " وجود ندارد . لابد در شاهنامه ، مورد

استفاده ، مؤلف جهانگیری این مصراع بهین شکل نادرست نوشته -
شده است . ظا در اینستکه او (بقرینه و بمناسبت مرغ و ماهی) برای
مای معنی جانوران خزنده ساخته است .

این نادرستی از جهانگیری به فرهنگهای دیگر هم راه -
یافته است . از انجمله مؤلف برهان این لغت ساختگی را با شرح و
بسط بیشتری نقل میکند : " مای ... و جانوران خزنده را گویند مطلقا
همچو مار و زالو و انواع کرمها و مانند آن " .

همچنین وولفرس در فرهنگ خود همه این سخنان ساختگی و
بیهوده را نقل میکند و همان مصراع نادرست شاهنامه را بنقل از
جهانگیری شاهد میآورد .

ولف هم از این اشتباه برکنار نمانده ، به پیروی از دیگران
مای را بمعنی مار " *Schlange* " در فرهنگ خود آورده است .

جناب آقای شفق ، مؤلف فرهنگ شاهنامه هم همین مصراع
نادرست را از دیگران گرفته بی ذکر منبع در کتاب خود نقل کرده است .
حالا ببینیم مرغ و مای چیست ؟

مرغ (یا زرمم) تلفظ دیگری از مرو است که ناحیه و شهر
از خراسان قدیم (اکنون در ترکمنستان شوروی) و اهل مرغ را
مرغزی گویند :

از فخر کرکائی (ولس و رامین ۱۸۶ - ۶۸)

همیدون زشهای ناچاران ستوده مرغزی جابگ سواران

و اما " مای " : مای در شاهنامه شهرت در هندوستان .

ولی مای به پهلوی نام بهی باعصری ایرانست که به پارسی باستان آنرا "مادا" و یونانیان "مد" (با زیر صمیم) و از زبان "ماه" مینامیدند. در نامه پهلوی "عهرستانهای ایران" در چند جا، از آنجمله در بند ۲۷ این نام آمده است. بهرینیا در این باره چنین مینویسد: "ماد در زمان ساسانیان به (مای) مبدل شد و در لغت اسلامی آنرا (ماه) گفتند، چنانکه میگفتند ماه نیاوند، ماه بصره و غیره و در جمیع ماهات" (ایران باستان جلد اول ص ۲۰۷)

چگونه ماد به مای بدل شد؟

احمد کسروی گفته دربارہ تبدیل (د) به (ی) چنین مینویسد: "در لجه، مغان و آذربایگان بسیاری از دالها تبدیل به یا میافند چنانکه مادان اکنون ماپان است و ماده (ضد نر) در میان آذربایگان نیز "مایه" گفته میشود. بالاخره در آذربایگان هم یاد، پای گردید" (آذربایگان - روزنامه شاهین، تبریز شماره هفتم سال یکم ۱۳۰۹)

در اینجا بیان نکته‌ی شاید بجای نباشد: در شاهنامه در

داستان طاقتان چیز بیعی هست که در نل و ن ۱، ن ۲، ن ۳ با پیشکل است:

هسگفت شکل میان دو صف یکی بیخ هندی گرفته بکف
یکی چتر هندی بسیرو بهای بسی مردم از دنبر و مرغ و مای
پس پست و دست چپودست راست جنگ اندر آورده زانو که عوات
(۱-۲۳۸-۴۵۳)

صراع دم بیت در نسخه فاخره باین شکل است:

"ابا اوبسی مردم و مرغ و مای"

نسخه بردار "دنبر" را (که در داستانهای دیگر شاهنامه در چندین جا بشکل "دنور" = دهنور آمده و نام شهر و ناحیه است) برداشته صراع را با پیشکل درآورده است. باز اگر (و) را از میان (مردم) و (مرغ) برداریم و مردم را به اضافه بخوانیم معنی درست میجوید، یعنی بسی مردم از مرغ و مای.

حالا اگر کسی این بیت را در نسخه فاخره ببیند و آنرا یا نسخه های دیگر نداند، ممکنست بگوید که مولف جای نگیری درست گفته است، اینهم یک گواه دیگر که فردوسی (مای) را بمعنی جانوران غزنده آورده است: ابا اوبسی آدمی و پرنده و غزنده.

.....

۷- بر منش (!) - بر منش

.....

این صفت مرکب در فرهنگهای کلاسیک نیامده است. در لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی صمیم و بخصوص فرهنگهای ویژه شاهنامه: لغت شاهنامه عبدالقادر (در واژه منش) و فرهنگ ولف این صفت مرکب را به معنهای مختلف بخط "بر منش" (با بای پارسی) نوشته اند.

بسه دلیل پرمنش نادرست و برمنش (با بای نازی) درست است.

یکی آنکه - برمنش مرکب است از بر = بالا ، والا ،
 بلند + منش بمعنی اندیشه (از ریشه * اوستایی سن که در } nar.
 بمعنی اندیشیدن + ش میوند اسم مصدر) ، معنیهای دیگر منش
 سرعت و نهاد و عوی و طبع است . برمنش رو به معنی بلند اندیشه ،
 بلند طبع ، والا منش است .
 در این صفت مرکب فردوسی گاه بجای "بر" = "بزد" بمعنی
 بلند بکار میبرد :

مهاشبی نواهی جز از تیغ و گرز منش بوز داری و بالای بزد
 (۹۵ - ۱۴ - ۴)

و گاه بجای "بر" ، "بلند"

زن و مرد را از بلندی منش سزد که فوازده سراز سزندنش
 (۱۳۷۶ - ۲۲۸ - ۱)

و در جای دیگر بمعبارت دیگر :

سرخ سبز باد و تشن ارجمند منش بزرگدشته ز چرخ بلند
 (۵۲۸ - ۱۱۱ - ۱)

و گاه در مقام دشنام یا سزندن ، منش با صفت هست (ضد
 بر ، بزد ، بلند) توصیف میگردد :

که چون کاهلی بهبه گهره جوان بماند منش هست و تیره روان
 (۶۶۸ - ۱۲۳ - ۵)

۰۰۰ منش هست باد ش بزم و بزم (۲۶۴ - ۱۵۲ - ۶)

معنی دیگر برمنش ضرور و معکبر است :

بزرگمهر در سخنان پند آمیزش گوید که اگر شاه گسهر برگزیده
 آنکی نیاید - ضرور گردد :

جو نزدیک دارد مهر برمنش و کر دور گردی مهر بدگش
 (۱ - ۱۴۴ - ۱۵۱۳)

بمعنی معکبر ، از وس و رامین (۲۸ - ۹۸)

هر آنکو برمنش باشد بکنی نیاید مهر او را هیچ خوشی

۰۰۰ منش بر آسمان دارد بکنی (وس و رامین ۱۱۸ - ۱۷۵)

در تمام بیتهاییکه شاهد آورده شد ، منش با صفتهای طلق
 بر ، بزد ، بلند ، هست همراه است نه با هر و خالی . همه جا سخن از
 بلندی و پستی در میان است نه تپی و پری .

دیگر آنکه - فردوسی در چندین جای شاهنامه (منش) را
 با صفت تقضلی (برتر) ترکیب کرده است :

همه به بزی غاد و برتر منش ز تو دور باها بد بدگش
 (۹۸۵ - ۲۱ - ۴)

نه کبوتر نه برتر منش مهران نبینند نهیم بمانندوران
 (۵۹۳ - ۱۰۸ - ۲)

و همچنین بمعنی معکبر و ضرور :

بدو گفت خسرو که ای بدگش چرا کفچه ای تشن و برتر منش
 (۹ خسرو برینز ۲۲۶)

کسی کو بود نیز و برتر منش بهبه ز بخاره و سزندنش

سادا که گیرد بنزد تو جای چنین مرد ، گر باعدت رهنمای

(۷- ۱۸۹- ۶۰۵)

روغن است که در چهار بیت شاهد که در دلیل دوم آورده شد
دیگر بهیچروی نمیتوان بجای " برترمنش " (برترمنش) خواند .

هم آنکه این صفت مرکب بزبان پهلوی " ابر منیش " است
(نک: پورداود یاد داعشهای گاتها ۱۴۶ - فرهنگ پهلوی دکتر بهرام
قره وشی ۲۸)

ا برمنیش : از ابر = بر + منیش = منش .

قابل دقت است که ولف " برترمنش " (با بای تازی) را
در فرهنگ خود آورده ، و شماره چهارده بیت شاهنامه را هم قید کرده
است ؛ اما توجه نکرده است که اگر فردوسی منش را با صفت تفضیلی
برتر همراه کرده است پس ترکیب با صفت مطلق باید برمنش (با بای
تازی) ماعد نه برمنش (با بای پارسی) .

در فرهنگ فارسی معین برمنش تنها بمعنی " خود پسند ،
مفکر " آمده است و برمنش هم بمعنی خود پسند و هم متکبر و
صنهای دیگر !

تعجب آور است که در لغت نامه ، دهخدا هم چند ده شاهد از
شاهنامه برای صنهای صفتاف با صفت " برمنش " (با بای پارسی)
نقل شده که همه نادرست است و باید برمنش باعد .

~~~~~

۷- خنجر گزار (۱) - خنجر گزار

این ترکیب در فرهنگهای کلاسیک نیامده است . در لغت نامه  
دهخدا ، فرهنگ فارسی معین ، فرهنگ فوللوس ( بنقل از بهار  
عم ) " خنجر گزار " ( با زال ) از مصدر گزارش بمعنی گزارانیدن  
و عبور دادن آمده است .

دکتر معین در معنی " نیزه گزار " (۱) چنین مینویسد :  
( = نیزه گزارنده ) آنکه نیزه را از بدنها و موانع عبور دهد .

در ولف هم " خنجر گزار " ( با زال ) آمده ولی قید شده است که  
در شاهنامه چاپ مول " خنجر گزار " ( با زا ) است .

حالا اگر ، بنا بر این فرهنگها ، فرض کنیم که خنجر گزار و  
نیزه گزار کسبت که خنجر و نیزه را از بدن دشمن میگذرانند و عبور  
میدهد ، دیگر این فرض درباره گنذ هیچ درست در نیامده . چون  
گنذ را سه سر و تن دشمن میکنند و دشمن از زخم آن هلاک میشود .  
پس در این بیت شاهنامه که میگوید :

ببینم تا این نیرده سران چگونه گزارند گنذ گران

( ۴- ۱۲۲- ۲۴۳ )

هرگز نمیتوان بجای " گزارند " ( با زال ) گزارند ( با زال ) نوشت  
و بیت را اینطور معنی کرد : ببینم این پهلوانان چگونه گنذ را از  
سر و تن دشمن میگذرانند و عبور میدهند .



و همچنین در این بیت :

مرا با چنین یال و دست و سخنان گزارنده گز و تیغ و ستان  
( ۲ - ۱۰۲ - ۴۹۲ )

۱) بیت از روی نسخه های خطی نقل شد نه از متن چاپی که در آن " گزارنده " با ذال چاپ شده است . مصراع دوم بیت در دو نسخه تل و ن ۲ چنین است که نقل شد و در ن ۱ و ن ۳ چنینست :

" گزارنده تیغ و گز گران " ( ۲ )  
در بیت بالا که " گز و تیغ و ستان " یا " تیه و گز گران " در کنار هم آمده است باز هرگز نمیتوان " گزارنده " را گزارنده بمعنی عبور دهنده گز از بدنها و موانع نوشت و همچنین است درباره تیغ و ستان .

بنابر این گزار در ترکیب خنجر گزار و نیزه گزار و مانند آن با زا درست است و گزار در این ترکیب (= گزارنده ) اسم فاعل است از گزاردن بمعنی بکار بردن ، دست بردن ( بجیزی ) ، داد چیزی را دادن ، حق چیز را ادا کردن .

حبیب یغماشی مصحح کرشاپنامه اسدی ، تصحیح کنندگان دیوان ناصر خسرو ، و محمد قزوینی مصحح دیوان حافظ ، گزار و گزارنده را در این ترکیب درست آورده اند :

از اسدی ( کرشاپنامه ۲۲۹-۲۱ و ۴-۴۰۲ )  
گزارنده خنجر سرفشان      فنا ننده خون گردنکشان  
بدویر هینه هزاران هزار      سه داشت گردان خنجر گزار  
از ناصر خسرو ( دیوان ۲۳۵-۱۲ )

که دانت بگزاردن وام احمد مکر تیغ و بازوی خنجر گزارده  
از حافظ ( دیوان غزل ۱۵۳ )

منش با غره ، همین کجا اندر کنند آم  
زده موسی که موکانش ره خنجر گزاران زد

اینک گواهایی برای گزاردن ( با ذال ) تا تفاوت گزاردن و گزاردن بخوبی روشن گردد :

گزاردن ( متعدی ) - بمعنی گزارندن ( چیزی از چیزی ) ، گذاردن ، عبور دادن :

برفندد باران را با او بهم ز گردان لشکر یکی کشته  
دگر کوه هم دم را ناگزیر فرومل که بگذار از سنگ تهر  
( ۵ - ۱۰۲ - ۲۰۷ )

۲) گزار کردن بمعنی گذر کردن ، گذشتن ، عبور کردن :  
بدو داد زوبین زهرا بدار      که از آهن کوه کردی گزار  
( ۶ - ۱۰۵ - ۵۸۳ )

بدو گر کند یاد کلک گزار      اگر زنده ماند بمرم مطار  
( ۶ - ۵۰ - ۶۵۹ )

۳) گزار - ( اسم فاعل از گزاردن بمعنی گذر کردن ، گذشتن ) بمعنی گذرنده ، گذرکننده در صفت های ترکیبی چون گزار ، آهن گزار ، گوه گزار ...

همه دن پیاده بسی نیزه دار چه با ترکش و نیز جوغن گزار  
( ۵ - ۱۰۶ - ۲۹۰ )

میدون سه جوبه بر اسب سوار بزد گهوه پیکان آهن گذار -  
( ۱۵۴۲ - ۱۷۳ - ۵ )

از سمود سعد ( دیوان ۱۴۵ )

در زمانه ز گفته های منت شعر هامون نورد و گوه گذار

۴ گذار ( حاصل مصدر از گذشتن ) بعمسی گذر . گذشت :

از حافظ ( غزل ۲۵۳ )

دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد

بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر

۵ گذار ( امر از گذاردن ) بعمنی بگذر ، بیبیماء ، سپر :

از منوچهری ( دیوان ۴۰ ) :

گفتا برو سز زستان بشاختن صحرا می نورد و <sup>بیابان</sup> هلیله می گذار

۶ گذارنده ( اسم فاعل از گذاردن = گذر کردن ) بعمنی گذارنده

از هزار بیت دلیلی در شاهنامه ( ۶ - ۹۸۰ - ۴۸۲ )

بیامد یکی ناوکش بر میان گذارنده بد بر سلج کبان

۷ گذاره ( اسم مصدر از گذاردن ) بعمنی گذار ، گذر :

گر سوز در اسیر پس از سیاوش خواهد هنر نمایی میکند .

سواران چهار سهر جوسین و آهنین در میدان میگدارند ، سیاوش ده تهر

به سهرها میاندازد :

بر آن چار جوسین و ز آهن سپر گذر کرد پیکان آن نامود

از آن ده یکی سی گذاره نماند بر هر کسی نام بزبان بخواند  
( ۱۸۵۹ - ۱۲۱ - ۳ )

از ناصر خسرو ( دیوان ۳۹۳ - ۱۹ )

نیارد چشم سر هر چند کوشی همی زبیر نبلگون چادر گذاره

۸ گذاره شدن - گذر کردن :

کمانرا بمالید دستان مام برانگهت اسب و بر آورد نام  
بزد بر میان درخت سپی گذاره شد آن تیر شاهنشاهی

( ۱۳۲۶ - ۲۲۶ - ۱ )

۹ گذاری ( از گذار + ی لیاقت ) معنی قابل گذر و

گذرا ، گذارنده :

از صغر کرکانی ( و س و رامین ۴۴۸ - ۲۴ و ۲۰۲ - ۴۸ )

درینا آنهمه ایسپداری که شد ناچیز چون باد گذاری

نگر تا هیچگونه غم نداری که نیار جهان باشد گذاری

در نسخه های اساس این کتابچه در سه نسخه نل ، نس و

ن ۱ " کزار " بیشتر با زا نوشته شده است و گاه بگاہ ما زال ؛ در

ن ۲ گاه با زا و گاه ما زال ؛ و در ن ۳ که از همه تازه تر است

تقریبا همیشه با زال و بتدرت با زا .

این بود چند نمونه برجسته از نادرستیهای بسیار روط

به شاهنامه در فرهنگهای عمومی .

.....

# بخش سوم

## گزارش نادرستیها در فرهنگهای عمومی شاهنامه

" لغت شاهنامه " تألیف عبدالقادر بندادی، بزمیان ترکی که در ۱۰۵۲ هجری نوشته شده است . ( چاپ زالمار ، سن پترزبورگ ۱۸۹۵ )  
و فرهنگ شاهنامه از فریتز ولف سربان آلمانی

Glossar zu Firdosis Schahname von Fritz Wolff

هر دو ، کم و بیش ، مشهورند و دانشمندان ایران و خاورشناسان با آنها  
استناد میکنند . و بصورت فرهنگ ولف را جامع تمام واژه ها و کلمات  
بسیط و مرکب شاهنامه و معنیهای مختلف و نوانهای گوناگون آنها میدانند  
ستایر این نمونه های بیشتری از کم و کاستها و نادرستیهای آنها میآید

اما بعضی از آغاز باید گفت که اندیشه و خواست نگارنده از  
آنچه که دربارهٔ این دو فرهنگ خواهم گفت هرگز آن نیست که ذره‌یی  
از ارزش کار این دو مرد دانش، بکاهم بخصوص دانشمند آلمانی  
فریتز ولف در نتیجهٔ سالها ن دراز کار و پژوهش فرهنگ و فهرستی  
گرانمایه برای استفادهٔ دوستان شاهنامه از خود بیادگار گذاشته -  
است و این خود شایستهٔ سپاسگزاریت . هیچ چیز بی کم و کاست و بی  
لغزش و اعتیاد در جهان وجود ندارد . شمار ارزش هر کار اصل درست

آن کار است نه کم و کاستها و لغزشها ، شرط آنکه نادرست نباشد  
درست نباشد ، و این شرط در کار این دانشمند وجود دارد .

از طرف دیگر ، بعضی از کم و کاستها و لغزشها در فرهنگ  
ولف نتیجهٔ آنستکه این دانشمند نسخه های کهن و نسبتا معتبر شاهنامه  
را درست ندانسته ، فرهنگ خود را بر اساس شاهنامه های چاپی ،  
که نسخه های اساس آنها هم معتبرترین نسخه های موجود شاهنامه نیست ،  
ترتیب داده است . و همچنین در برخی موارد بصری از نادرستیهای  
فرهنگهای فارسی نموده با احتیاط و بشیوهٔ انتقادی با آنها روبرو  
نشده است . و این خود دو عامل بزرگ در پیدایش این نادرستیهاست .

اما چون این خلاها بنوعی خود در گمراه ساختن دانشمندان و  
خوانندگان و تصحیح کنندگان و پژوهندگان شاهنامه تاثیر فراوان  
دارد ، باید آنها را بیشتر کفیده نادرستی آنها را به اثبات رساند و  
تصحیح کرد . و این کاریست که نخستین بار صورت میگیرد .

در دو بخش پیش ، در شمار نادرستیهای نسخه ها و فرهنگهای  
عمومی ، سه چند اشتباه ولف و عبدالقادر نیز اشاره شد . و اینک  
نمونه های دیگر :

یکم - ناروان

ر ر ر ر ر ر ر ر

ولف " ناروان " ( یا واو ) را بمنوی Grenatapfel  
انار ( صوبهٔ درخت انار ) بمنویسه و شمارهٔ این بیت شاهنامه را قید  
میکند ، بدینگونه بنا بر آن فرهنگ این بیت را باید با منفعل خواند :

"رطاش جو گلنار و لب ناروان زمين برش رسته دو ناروان"

واين از ببح و بين نادرست است .

اول آنکه: معنی ناروان و نارون یکی درخت انار است (از نار + وان = ون، بهلوی ون ساربر اول) معنی درخت (و دیگر درخت بلند و انبوه نارون.

بمعنی درخت انار شاهنامه :

نگردد همی گردد نسرين نذرو گل نارون خواهد و شاخ سرو  
( ۲ - ۱۶۹ - ۲۵۷۹ )

و بازار شاهنامه ( ۷ - ۳۷۹ - ۱۳۰۷ )

... سارگزنارون می بخم (نخه) دیگر) همانند گلنار شد می بخم

و در این بیت بمعنی درخت نارون:

بستند و کردند دیبا گنز بچسند جایی یکی نارون  
برفتند بیدار دل درگران بریدند ازو تختهای گران ...  
( ۶ - ۳۳۶ - ۲۶۰ )

از ناصر خسرو بمعنی درخت انار ( دیوان ۳۴۰ - ۹ )

از سرشتیر و از نوک قلم زاید هنر

ای برادر ، سپو نور از نار و نار از نارون

از منوچهری ( دیوان ۷۹ بیت ۲ )

وان نارها بین ده رده ، بر نارون گرد آمده ...

در هیچ جای شاهنامه ناروان بمعنی میوه، درخت انار نیامده است و تا آنجا که نگارنده جست و جو کرده ام در سوره های هججیک از

سخنوران وجود ندارد .

دیگوانکه : یعنی که ولف بآن اشاره میکند در توصیف رطاش است و در نسخه های اساس این کتابچه با متفکک خط است :

رطاش جو گلنار و لب ناروان زمين برش رسته دو نار دان  
( نک - شماره ۶ عکسهای پایان دفتر )

و "دان" در امر صراع دوم در همه نسخه ها یا دال نوشته شده است - " ناروان " در این بیت جناس است : در صراع اول بمعنی فانه - انار است و در صراع دوم (نار) از (دان) جوامت و دو کلمه است یکی نار بمعنی انار (میوه) ، دیگر دان امر از دانستن و معنی صراع اینستکه : چنان دان که از زمین برش دو نار رسته است .

جناس در شاهنامه کم نیست : برای نمونه " روان " به دو معنی مختلف در این بیت :

یکی لشکری ساخت افزاساب زدغت سهجباب تا رود آب  
که گفتی زمین عد سپهر روان همیارود از تیغ هندی روان  
( ۲ - ۴۸ - ۱۸ )

و بارگی در این بیت : سهاوش به عبرتک (اس) گوید :

از امر ببرد دل بیکبارگی - که او (کیسرو) را تو باغی بکن بارگی  
( ۲ - ۱۴۳ - ۲۲۱۰ )

ولف در بیت مورد بحث ، در صراع دوم ، ( نار - دان ) را " ناروان " (با واو) مینویسد و چون خود بخوبی میدانند که ناروان درخت انار است و از سینه رودابه تصدیقاند دو درخت انار بر رویه ، ناروان را انار (میوه درخت) معنی میکند .

در شاهنامه چاپ تهران ( بروجم ) هم که بر اساس شاهنامه  
 وولفرس است در همین بیت در مصراع دوم " ناروان " ( با واو ) است .  
 نادرستی شاهنامه چاپ تهران ( بروجم ) استاد گرانمایه  
 پور داود ، را هم به اشتباه انداخته است . پور داود در کتاب خود بنام  
 " اناهیات " ( تهران ۱۳۴۳ ) درباره " نار و نارون چنین مینویسد :  
 " ... واژه " مرکب " نارون " یا " ناروان " یعنی درخت انار .  
 فردوسی ( ناروان ) را میوه انار دانسته :

رطانتز جو گلنار و لب ناروان ز سیمین برین رسته دو ناروان  
 بسیاری از گویندگان دیگر در این گونه تقسیمه نار آورده اند ...  
 همچنین در کتاب استاد مجتبی مینوی این دو کلمه در مصراع  
 دوم این بیت " ناروان " ( با واو ) آورده شده است . ( فردوسی  
 و شعرا و ص ۸۲ س ۵ )

در لغت نامه ، دهها هم بیت شاهنامه نادرست نقل شده است  
 اما افزوده اند که " ولف در فهرست شاهنامه " ناروان " را بضمنی  
 ( انار ) آورده است .

بطوریکه ، بنا بر فهرست ولف و شاهنامه چاپ بروجم و گنگار  
 استاد پور داود و کتاب استاد مجتبی مینوی و لغت نامه ، دهها و ...  
 دیگر دارد کم کم اصل و قاعده میشود که فردوسی در شاهنامه ناروان  
 را بضمنی انار آورده است .

قابل توجه است که در لغت نامه ، دهها در زیر نویس مربوط  
 به ناروان قید شده است که در نسخه خطی ( متعلق به کتابخانه ، دهها )  
 " ناروان " ضبط است . آشکار است که ناروان بضمنی است و مار  
 ضعیف نار است ، و " دان " ( با دال ) در آن نسخه مؤید نسخه های

اساس این کتابچه است .

پس بنا بر آنچه که گفته شد :

( ۱ ) ناروان درخت انار است .

( ۲ ) در شاهنامه ناروان بضمنی انار ( میوه ) نیامده است .

( ۳ ) در مصراع دوم بیت مورد بحث ، بنا بر نسخه های معتبر  
 و معنی و مفهوم بیت " ناروان " درست است نه ناروان ( با واو ) .

نکته ، دیگر آنکه ولف ناروان را هم بضمنی انار ( میوه )

میاورد ، چنانکه گویی در شاهنامه ناروان هیچ بضمنی درخت نگار ترفقه  
 است . در صفحه ۶۶ دست کم دو بیت از شاهنامه که در آنها ناروان  
 بضمنی درخت انار است آورده شد .

اینرا هم نمیتوان نادیده انگاشت . ناگفته گذارد که در

شاهنامه چاپ مسکو ( که دانشمند نفیذ برتلس در پایان زندگی توفیق  
 نیافت جلد اول و دوم را تصحیح کند ) همین نادرستی روی داده :

با آنکه در همه نسخه های اساس " ناروان " ( با دال ) نوشته شده

است ، ترتیب دهندگان متن ، گویا به پیروی از ولف ، آنرا در متن

( ناروان ) ( با واو ) نوشته اند و در زیر نویس هم قید نکرده اند

که در نسخه ها " ناروان " است .

ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر

دوم - گاو بیسه  
.....

این کلمه مرکب در فرهنگ ولف "گاو بیسه" gāvōšē =  
(بسکون واو با یای نازی ووش) آمده و ولف آنرا "Welt" جهان  
معنی کرده شماره بیستی از یادشاهی کاوس را نید کرده است . بطوری  
که بتا بر فرهنگ ولف آن بهت باید با متشکل باشد :  
سهپار ترکان از آن بعزت کتون "گاو بیسه" بهجم اندرت  
دوسه اعتباه برای ولف رودهاده است :

۱) بیسه نادرست و بیسه (با یای پارسی و س) درت  
است . بیسه بمعنی دورنگ و سپاه و سفید است .  
"بیسه - ابلق ، خاقانی گوید : روز و شب بیستی دو گاو  
بیسه در قریان گش" (رشیدی)

از شاهنامه (۱- ۲۱۵ - ۱۰۹)

بزرگان که از نغمه و سه اند دوروند و با هرکی بیسه اند  
از ادبی (گروه شاهنامه ۶-۳۱۸)

دگر گفت کان گاو و بیسه کفام که هفت جهان سرسرجار گام ؟  
برنگی دگر نیز هر پای اوی بر فتن نگردد نهی جای اوی  
بهاسخ چنین گفت دانر سگال که این گاو نزدیک من هست سال  
خزان و زمستان نمود و بهار بهر رنگ پای ویند این چهار

از ناصر خسرو (دیوان ۵-۴۴۵ و ۱۸-۲۲۲)

بهنگ باز گیتی در ، جو بازت گفت سر بیسه

کتوت باز باید گفت ازین بازی و طغازی

روز و شب را در شبیلی ساخت - گفت خواه همان بدین بیسه رسن

۲) در بیت مورد بحث بجای "گاو بیسه" = (بسکون واو)  
گاو بیسه (بکسر واو) است . گویا گاو بیسه در شاهنامه تنها یکبار  
در همین بیت آمده است  
سهپار ترکان از آن بعزت کتون گاو بیسه بهجم اندرت  
(۲- ۱۲۲ - ۲۰۲۹)

۳) گاو بیسه کتابه از شب و روز و سرتوت است و گاو یا  
گاو بیسه یا گاو میس بهجم یا زهرجم اندر بیستن ضرب المثل است  
که در قدیم بکار میرفته و امروزه معمول نیست ؛ و کتابه از آنست که  
سر توت با عاقبت کار هنوز معلوم نیست (نک . امثال و حکم -  
دهخدا) . این ضرب المثل بارها در شاهنامه بکار رفته است :

ز جنگ آهنی بیگمان بهترت نکه کن که گاو ت بهجم اندرت  
(۱- ۲۴۲ - ۲۱۹)

هنوز از بدی فاجه آیدت بهی بهجم اندرت اینزمان گاو میس  
(۱- ۲۲ - ۱۰۰۶)

این نادرستی در شاهنامه چاپ تهران (بروخیم) هم هست .

.....

حوم - " رفت آوری" (!)

.....

در داستان ضحاک آمده است که هر روز دو کسرا میکندند و از  
متر سرتان برای مار های دوش ضحاک خوراک ميساختند . دو جوان بنام  
ارمانک و کرمانک ( نژاد ۱۵۰ ص ) برای جلوگیری از این کشتار  
بر آن شدند که مانند آخیز نزد ضحاک بروند و هر روز جوانیرا از سرگ  
نجات بخشند :

یکی گفت ما را به خواهری بیاید بر شاه رفت ، آوری

( ۱۹-۵۲-۱ )

" آوری" در این بیت بعضی بیگمان و بی تردید است .

" آوری ، آور - بلین " ( لغت فرس ، صحاح و دیگر فرهنگها )

" آوری - یقینا - قطعا - با قلع - بخلاف " ( لغت نامه با

همین بیت شاهد از شاهنامه )

در فرهنگ ولف ( آوری ) اصلا نیامده است ، ولف در این بیت  
دو کلمه " رفت ) و ( آوری ) را يك کلمه کرده ، بشکل مرکب " رفت آوری "  
reftāvārī بمعنی Besuch ( دیدار ، رفت و آمد )  
نوشته و همین بیت شاهنامه را شاهد آورده است .

دوللر سر هم در فرهنگ خود " رفت آوری " بمعنی " رفت و آمد  
کردن " نوشته و همین بیت را شاهد آورده است .

.....

چهارم - زهر  
.....

ولف این واژه را zähis ( بفتح ز ) مینویسد ، آنرا  
Coitus ( همجواری و آمیزش مرد و زن ) ترجمه میکند و يك  
بیت شاهنامه را شاهد میآورد . آن بیت از داستان زال و رودابه است :

رستم در زهدان مادر چنان بزرگت که مادرش رودابه از  
درد رو بمرگ است . زال سمرغ را بیماری میخواهد ، سمرغ میگویی :

نماید بگویی ز راه زهری بفرمان دادار نهکی دهنی

بیاورد یکی خنجر آنگون یکی مرد بینادل بر فسون

نخستین بسی ماه ( = رودابه ) راست کن ز دل بیم و اندیشه راست کن

بگافد تپهگاه سوسهی نباشد مرا ورا ز درد آگهی

وزو بجه ، شور بیرون کند همه پهلوی ماه در خون کند

( ۱-۲۴۷-۱۴۹۰ )

بفوی روشن است که سمرغ بزوال میگویی که بچه از راه  
طبیعی زایمان بیرون نیاید ، باید پهلوی مادر را شکافت و بچه را  
از آنجا بیرون کشید .

ز هس ( بکر اول و دوم ) - مرکب است از زه ( بکر ز )

ریشه ، مصدر زهیدن = زاییدن ، ش نشانه اسم مصدر . زهن بمعنی زاییدن

گواه دیگر از شاهنامه ( ۲-۲۸۷-۱۹۴ )

بمورد کسی کو ز مادر بزاد زهن چون ستم بینم و مرگ داد

(در فرهنگ ولف تنها شماره ۱ به بیت شاهنامه که در آن  
زهر بیکار رفته است آورده شده ، در صورتیکه بیت دیگر هم در یادها  
بزرگرد اول ( بزرگرد بزرگ کر ) هست که نقل عد ۰)

از همین ریشه زه صفتین واژه زهی در شاهنامه آمده  
که مرکب است از زه بضمی. بجه ، فرزند + ی نسبت ، روهم یعنی  
زایا ، بجه آورد :

مریزد هم خون گاو ان فد  
ز بهی مکر گاو بیکار عد  
که ننگت در گاو کفتن بسزد  
بچشم خداوند خود خوار شد  
نبايد زين کت گاو زهی  
که از مزب برون شود فرهی

( ۷ - ۲۱۰ - ۱۸۵۹ )

این واژه باین معنی در فرهنگ ولف نیامده است .

پس تلفظ و معناییکه در فرهنگ ولف برای واژه زهی  
آمده از بهنج و بن نادرست و گمراه کننده است .

صفتین عبدالقادر در لغت عیننامه ذیل زاب ، زهی را  
بفتح زآ مینویسد و انزال منی هنگام آمیزش زن و مرد صفتی میکند . همین  
عبارت او اینست : " و ادینک بو بیفته جماعه انزال مناسنه اسم صغیر  
والصغر " و این بیت اسدی را شاهد میآورد :

" هنرمان صفت کاندر گهر بگناه زهر مردم ارنده بر "

از گفتار اسدی معناییکه عبدالقادر آورده است هیچ بر نمینماید  
اسدی در کیهاننامه از زبان یکی از فرمانان داسقان در باره زن گوید :  
( ۲۶۰ - ۲۷ )

زنان چن در خند سبز افکار ولهک از نهان زهر دارند بار

هنرمان صفت کاندر گهر بگناه زهر مردم ارنده بر  
یعنی هنرمز اینست که هنگام زایا بر مردم ( اسدی ، انسان )  
بار میآورد .

ر ر ر ر ر ر ر ر ر

بنجم - شافیدن  
ر ر ر ر ر ر ر ر ر

در فرهنگ ولف " شافیدن " *šāfidān* بمعنی  
"ausglöten" لغزیدن ، سریدن آمده و شماره این بیت  
شاهنامه قید شده است :

بر اشفت سرخسختن چون پلنگ ز " شافیدن " پای آمده ی تنگ

عبدالقادر هم " شافیدن " بمعنی " سرخسخت و لغزیدن نوشته  
و همین بیت را شاهد آورده است .

این کلمه باین شکل در این بیت نادرست است . درست آن  
شافیدن ( پای ) بمعنی هنگام سستی پادشاه ، سجدیدن ، تلو تلو خوردن و  
بجل پهلوی رفتن است و بیت فردوسی بنابراین نسخه های اساس این دفتر  
چنین است :

همه ست بودند ایران تان گروهی نشسته گفاده میان  
بجمله درون گبو بیدار بود سپهدار گودرز هفتار بود



مروغن آمد و با ننگ زخم تیر سراسیمه شد گوی بر شاه  
برگشت ما خوبترن چون پلنگ ز پافیدن پای آمدش ننگ  
( ۱۱۶۶ - ۸۲ - ۱ )

( در نسخه قاهره صراع دوم چنین است : " ز بهر تیغفادان  
آمدش ننگ " )

شافیدن بمعنی لغزیدن و سریدن در فرهنگهای کلاسیک نیامده  
در فرهنگ فارسی معین بمعنی دیگر است . تنها در فرهنگ وولفرس  
شافیدن بمعنی لغزیدن ، از فرهنگ ( فارسی - ترکی ) شعوری با این  
بیت یاوه از ابوالعنانی (؟) نقل شده است :

" اشک چشم انجمن سهل روان بگذرد گردون اگر شاد از آن "

شاید که گویا یکبار در شاهنامه نگار رفته ( بمعنی رنابسر  
نسخه های موجود ، شاید نسخه های کهنه تری پیدا شود و در آنها باز  
با این کلمه برخوردیم ) در فرهنگ ولف و لغت شهنامه وجود ندارد و  
بشکل شافیدن در آمده است .

.....

ششم - بهایی

.....

Preisfestsetzung

ولف این کلمه را " بهایی " مینویسد و  
d - rete - تعیین بها و بها نتیجه میکند و بهتایی زهر را شاد میاورد

بیلان در توران زمین در جاه زنا نیست . کیشور رستم را  
برای رهایی او بسیج میکند و میبرد از کنج و لهرک و پهلوان هرچه  
و هرکه را میخواهی بگو . رستم پاسخ میدهد :

کلید چنین بند باشد فروب نباید برون کار کردن نهیب  
فراوان گهر باید و زرد و سیم برفتن بر آمد و بودن به بیم  
بگردار بازارگانان عدن شکبیا فراوان بقوران بدن  
ز گدردنی هم ز پوشیدنی بیاید بهایی و بشیدنی  
( ۵ - ۶۰ - ۸۷۸ )

سه - رستم در توران زمین ، ناشناس و با لباس دل  
نزد پیران ربه میبرد ، ماو گهر بسیار می بخشد و میگوید بازگان هضم  
و برای خرید و فروش آمده ام ، و از پیران پشتیبانی میخواد . پیران  
پا و میگوید :

برو هیچ داری بهایی بیار خریدار کن هر سوی خواستار  
( ۵ - ۶۲ - ۹۲۲ )

از مفهوم بهتیا بهیویی بهدات که بهایی در این دو بیت  
بمعنی چیزی است که در مقابل بها بکسی داده شود ، چیز فروختنی ،  
فروشی ( برابر رایگان ) و صفتیایی که ولف آورده ، نافرست است .

.....

هفتم - زنگ  
.....

زنگ صفت آرتنگ بضمی چین و جروک است :

صیفت با دل بر از درد و غم بر از زنگ رخ دیدگان بر ز نم  
( ۸ - ۱۵۲ - ۱۶۶۲ )

در فرهنگ ولف Root - Gchelle زنگ و زنگار  
و زنگوله ترجمه شده است .

.....

هفتم - داد راست "dād-rāst"

.....

ولف چنین کلمه ای را بضمی "gepecht" عادل میاورد که  
نادرت و سخت گمراه کننده است .

این کلمه يك واژه مرکب نیست بلکه عبارتست از دو کلمه :  
داد = دادگر + ( ربط ) + راست = راستگو :

چو این کرده <sup>سخت</sup> نام بر پای حالت که ای سهرمان مهر داد و راست  
( ۱ - ۱۵۱ - ۲۲۸ )

ما آنکه ولف در حاشیه ثبت نمیکند که در شاهنامه چاپ مول

داد و راست ثبت است ، ولی خود شکل نادرت چاپ کلنگه را پذیرفته  
انرا عادل ترجمه کرده است .

داد و راست در دو نسخه قدیمتر اساس این دفتر هم با واد  
در برخی نسخه ها بی واصلیات که در آن صورت باید با اضافه خوانند ،  
و بی صلف و بی اخافه بکلی نادرت است .

این کلمه بصورت نادرت در فرهنگ هر خطا و غلط آنتدراج  
فقط آمده است : " داد راست - بر وزن بازخواست - ف - بضمی عادل  
با صد فردوسی گفته : چو بشنید جا مناسب بر پای خواست ( چنین است در  
اصل ) - چنین گفت کای خسرو داد راست ( آنتدراج صحیح دبیرستانی )  
.....

نهم - آذر

.....

آزد ( با زا ) نام پدر ابراهیم است که بهمه اهر بت تراشی بو<sup>د</sup>  
جداگت زو کودکی چون هری بچهره بیان بت آزدی  
( ۲ - ۱۰ - ۶۶ )

از هزار بیت دلیلی در شاهنامه ( ۶ - ۱۲۲ - ۹۹۱ )

بزا و استان شد به بهیضیری که نفرین کند سر بت آزدی

از ناصر خسرو ( دیوان ۴ - ۴۸ )

آزد بچگر نویی کز خز و بز بست چون بت هر ز ندو آزدت

ولف این نام را به شکل صفت نسبی "آذری" (یا ذال) آورده و ذیل آن "بت آذری" را بت تبریز یا تبریزی ترجمه کرده شماره ۴۷ همین دو بیت را قید کرده است .

.....

دوم - شمشیر گزار

.....

ولف مرکب "شمشیر گزار" را در شمار لغت‌های شاهنامه می‌نویسد و شاهد می‌آورد . در صورتیکه این مرکب هیچ در وزن شاهنامه نمی‌گنجد . شماره ۴۷ یعنی را که ولف قید میکند ، با چند بیت اختلاف ، برابر است با این بیت از یادشاهی که خسرو که در نسخه‌ها با مشکل است :  
چنین گفت کای نامداران من جهانگیر و خنجر گزاران من  
( ۱۱۸ - ۱۰ - ۶ )

.....

پانزدهم - گورد گردان

.....

این ترکیب در فرهنگ ولف و همچنین در فرهنگ فارسی

همین ( و شاید در جای دیگر ) بگردگان اول است ( نك . ولف واژه ۴۷ سپهر )

ذکر آنک این گرد گردان سپهر هسی نو نماد ت هر روز سپهر  
( ۱۰ - ۳۰۲ - ۶ )

گرد گردان عمارت از دو صفت با دو قید بهایی که اولی مخفف است و دومی تمام ، و یکمان نگارنده ، به پاس صفتها و قیود مرکب مشکل ، در گرد گردان تلفظ هر دو جز باید یکسان باشد .  
چند گواه :

لیرز لیرزان : صفت مرکب :

رخسار زرد از بیم سالار شاه سخن لیرز لیرزان و دل پرگناه  
( ۵۱۰ - ۲۸ - ۵ )

لیرز لیرزان : در فعل مرکب لیرز لیرزان سخن

سواران تورکان بگردار بید شده لیرز لیرزان و دل نا امید  
( ۱۳۲۱ - ۲۱۴ - ۵ )

سپه جنب جنبان شد و کارگفت همیبود تا روز اندر گذشت  
( ۷۵۰ - ۱۱۶ - ۶ )

لنک لنگان : قید مرکب حالت

لنک لنگان قدمی بر میداشت هر قدم دانه شکر میبگاشت ( سعدی )

ترس ترسان : قید مرکب حالت

تا نباید بر ولا ناکه بلا ترس ترسان رود در آن بکسی خلا  
( مولوی - بنقل از دستور هما یونفرخ ۵۷۲ )

غلط غلطان : قید مرکب حالت

گوی عو میگردد بر پهلوی مد و غلط غلغلان در خم جوگان عفن  
(مولوی - هانکتاب ۵۷۲)

همچنین است گرد گرد (بفتح هر دو گاف)

منیزه منم دخت افراسیاب برهنه ندیدی رخم آفتاب  
کتون دیده پر خون و دل پر ز درد ازین در بدان در دوان گرد گرد  
همی نان ککچین فراز آدم چنمین واند بزبان قفا بر رسم  
(۹۷۵ - ۶۵۰ - ۵)

از ادبی (گرفاشینامه ۲۰۴ - ۴۰)

بیاهی تماشاکنان گرد کرد درون رفت تا روح بشوید ز گور

رستم بفرمان زال در لباس ساریان بکوه سیند میروید و ایزار

حنک را در بار نمک پنهان میکند :

ببارشتر بر سلیم گوان نهان کرد آن ناهود پهلوان  
لب از چاره خوبش در خند خند چنمین تا بنزدیک کوه سیند  
(۱ - ۲۶۸ - ۷۷)

بنابر این گرد گردان ترکیب دو کلمه که از جهت معنی از

یکدیگر متفاوت باشند نیست و باید بفتح هر دو گاف باشد .

.....

در گهی حرکات حروف در فرهنگ ولف درست نیست که يك

نمونه آن این است که ولف بکمر وال مینویسد .

این بود نمونه هایی از نادرستیها در فرهنگ ولف و لغت  
شاهنامه \* عبدالقادر . گذشته از نادرستیها ، از آنجا که فرهنگ ولف  
فهرست آماری شاهنامه نیز هست و برای دانستن آنکه فلان واژه در  
شاهنامه بکار رفته است یا نه بان فهرست رجوع میکنند ، پس لازم  
میاید که کم و کاستیهای آن نیز شرح داده شود .

نگارنده فرصت آنرا نداشته ام که سراسر آن فرهنگ را

سیستماتیک وارسی کنم ، بلکه در کار تصحیح شاهنامه چاپ میکو  
هر جا به واژه نسبتا دشوار و دور از ذهن و یا حتی و <sup>بزرگوار</sup>

تازه بی بر خورده ام برای آزمایش بر بان فرهنگ رجوع کرده ام و  
تاکنون چند ده واژه بسیط و مرکب یافته ام که در آن کتاب وجود  
ندارد و اکنون به فرهنگ شاهنامه افزوده میگردد .

کم و کاستیها را در پایان این دفتر بترتیب الفبا ، با آوردن

شاهد از شاهنامه ، شرح خواهم داد .

اگر ، با وجود دقتی که بکار برده ام ، حتی واژه بی در  
آن فرهنگ هست و من به اشتباه در اینجا آورده ام معذرت میخواهم  
و تصحیح آنرا از خواننده گرامی خواهم نمود .

.....

فرهنگ شاهنامه شفق

ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر

گفته از دو فرهنگ که در پیش از آنها سخن رفت ، يك  
" فرهنگ شاهنامه " هم بفارسی تالیف شده است که مؤلف آن جناب  
آقای رضازاده شفق میباشد . این فرهنگ دارای نواصر فراوان است  
که فهرست وار یادآور میجویم :

از همان روز اول مقدمه بی دقتی در کار دانش آغاز میگردد  
مؤلف در مقدمه میگوید : " ماخذ های این فرهنگ تقریبا تمام لغتها  
معروف فارسی بوده که بذکر آنها در اینموقع حاجتی دیده نمیشود  
ولی بیشتر از همه از فرهنگ جهانگیری تالیف ابن خلف تبریزی  
استفاده شد ... "

فرهنگ جهانگیری تالیف جمال الدین حسین شیرازی است .  
محمد حسین بن خلف تبریزی مؤلف بروهان فایده است .

البته نمیتوان گفت که مؤلف این نثر را نمیداند ، بلکه  
این لفظ نسیجه بی دقتی است و این خود در چنین کارهای مهم ،  
کتاب را از اعتبار میندازد . شاید این بی دقتی در چاپ بعد درست  
شده است ، نسخه ای که در دست منست آنست که خود مؤلف هنگام مسافرت  
به شوقی آنرا به دانشکده ، زبانهای خارجی مسکو پیشکش کرده است .

یکی از نواصر فرهنگ شفق اینستکه بسیاری از لغات نسبتا  
خوار که به معنیها و نوانتهای مختلف در شاهنامه بکار رفته است ندارد

برای نمونه : نستوه - مایه ( بچند معنی در شاهنامه بکار رفته است )  
آوردی ( بضمی بپگمان ، بی تردید ) - همال - پاره ( بضمی رغو  
و بهشکر ... ) - حضر - کمانیدن - دیوار ( بضمهای مختلف )  
نارک - آهنگی - باپتگی - هریر و بسیاری دیگر .

دیگر از نواصر <sup>قص</sup> اینستکه برای بیشتر از هفتاد درصد از

واژه ها شاهی از فردوسی وجود ندارد . نگارنده برای آزمایش از  
آغاز کتاب تا ( آز ) ( آزاد سرو ) لغات آنرا شماره کردم . سخن تا  
خاص که آنها را بشمار نیاورم ، شصت و یک لغت است . از این ۶۱  
لغت سی و سه لغت بکلی پیشاهداست . برای بیست و پنج لغت شاهد  
از شاعران دیگر آورده شده ، و تنها برای چهار لغت : آهپسز -

آشخور - اردانی و ارونند شاهی از شاهنامه نقل شده است . و این  
نشانه است که " لغت لغاترا از سخن شاهنامه انتظا نکرده است تا  
برای هر واژه که در شاهنامه یافته همان بیت را از فردوسی شاهد  
بیاورد . بلکه ، چنانکه خود مؤلف در مقدمه میگوید ، بیت های شاهد  
را از فرهنگها گرفته و بیشتر بی ذکر منبع نقل کرده است . و همین  
جهت اگر اشتباهی در فرهنگی هست در فرهنگ شفق هم همان اشتباه  
تکرار شده است .

برای نمونه : در فرهنگ رشیدی ذیل لغت ( پایسته ) این

بیش معرور ناصر خسرو :

چنانا چه درخورد و پایسته ای اگر چند باکی تنهاسته ای  
( دیوان ص ۳۹۶ بیت ۹ )

به نظامی نسبت داده شده است . مؤلف فرهنگ شاهنامه همین بیت را

از فرهنگ رشیدی - بی ذکر منبع - نقل کرده و همان اقتضای را  
تکرار کرده است . ( نک . فرهنگ شاهنامه ، نفی لغت پایسته ص ۶۹ -  
۷۰ ) . این لغزها یکی دوتا نیست .

دیگر آنکه بسیاری لغات که در شاهنامه بکار نرفته است در  
این کتاب وجود دارد . برای مثال :

بار - ( مینویسد ) : " در شاهنامه در معنایی قریب بمعنی  
ترس و احترام هم استعمال شده <sup>۳</sup> و هیچ شاعری نیاورد . این معنی  
متکوک است و در فرهنگها هم یافت نند .

کاک - مینویسد : " بمعنی مرد آمده " بینهاد . چنین  
کلمه‌ای در شاهنامه بکار نرفته است

قریب - بمعنی لغت بی شاهد از شاهنامه . گویا مولف  
این لغت و شاهد آنرا که از ناصر خسرو است از فرهنگ رشیدی نقل  
کرده است . در فرهنگ ولغ چنین لغتی هست اما ولغ آنرا از لغت  
شهباشی عبدالقادر آورده و شماره بیستی را که عبدالقادر شاهد آورده  
قید کرده است . آن بیت اینست ، ( شماره ۱۰۷۰ )

عس کرد هر کردگارش فریبه جو ره را رها کرد و آمد مدینه

و چون ولغ شماره هیچ بیستی از مناسب اساس فرهنگ خود را  
قید نکرده ، معلوم است که در هیچ یک از نسخه های اساس شاهنامه -  
های چاپ ذوق مولی و مترجمان و دوللرس چنین لغت و چنین  
بیستی وجود ندارد .

در نسخه های اساس این دفتر هم چنین لغت و چنین بیستی  
نیست و همین بر مباد که بیت الحاقی است .

از اینها گذشته ، چون مولف معنی برخی لغات را از  
فرهنگها نقل میکند نه بنا بر متن شاهنامه ، چهار اعیانها فرهنگ  
نویسان میگردد . برای نمونه به لغات مای ، قربان ، انوشه ،  
گزیمر نگاه کنید . درباره این فرهنگ همین اندازه بس است .

ترجمه، تفسیر و تمیز امثال بیان و انتطاب واریات نزدیک به اصل در همه، همکاران نمیتوانند یکان و برابر باشد و با نهایت کار، پخت از آب بیرون نمایند .

بنابراین در کار تهیه متن دیگری که باید بر اساس چاپ مسکو و نسخه های اساس آن آماده کرد<sup>ن</sup> متنها دو نفر که در چنین کاری از هر جهت تقریباً یکان باشند بسی است .

تهیه چنین متنی برای تحلیلهای علمی درباره شاهنامه نهایت لزوم را دارد . متأسفانه تاکنون درباره متن شاهنامه کار نشده است و تازه اگر کسی هم دست باینکار بزند چون متن با نوازه ممکن درستی در اساس کارش نیست تاگزیر دچار اشتباهاتی خواهدگردید .

۲- پس از تهیه چنین متنی باید کتکوردانی بفارسی

برای شاهنامه ترتیب داد . فهرست ولف ( که میبایستی در حیطت شامل تمام لغات شاهنامه باشد ) گذشته از برخی نادرستیاها دارای کم و کاستیهاست که در بشر آینده شرح داده خواهد شد . ولی البته چنین کتکوردانی فهرست ولف میتواند راهنما و کمک گرانتیها باشد .

۳- کار لازم و سودمند دیگر مطالبه دقیق ترجمه بنداری

با متن شاهنامه و تهیه کتابی است که در یک صفحه آن ترجمه عربی و در صعه روسو متن شاهنامه باشد ؛ و هر آنچه که از شاهنامه ترجمه ندهد است ( از کدام بیت تا کدام بیت ) در حاشیه قید کرد . اینکار برای پژوهشهای بعدی بسیار ضروریست .

۴- تهیه فرهنگ شاهنامه بنابر بهترین متن . چنین فرهنگی

نتیجه گیری

.....

از آنچه تا کنون گفته شد چنین نتیجه میگیریم :

۱- گرچه با تدوین متن انتقادی شاهنامه چاپ مسکو کار با ارزشی درباره شاهنامه انجام شده ولی کار بی پایان نرسیده است ، و ما آنکه این متن بر مثنیهای پیشین از جهت کهنکی نسخه های اساس و امکان انتطاب واریات های نزدیکتره اصل برتری دارد ؛ و این برتری در بعضیهای بسیار نا اندازه ای نشان داده شد ( نمیتوان گفت که بهترین متنی است که ممکن است با وسایل موجود ترتیب داد . بصورتی که در نتیجه بیماری و درگذشت سر مصحح آن ، پروفور برتلیس مصحح جلد اول و دوم بوسیله او ناشام ماند و یابین جهت در آن دو جلد نادرستیهای راه یافته است و باید در آنها تجدید نظر اساسی بعمل آید .

با وجود این شاهنامه چاپ مسکو بهترین و استوارترین پایه است که بر روی آن باید ( با همان نسخه های اساس و پا با افزودن یکی دو نسخه قدیمی دیگر ) متن انتقادی دیگری با زیر نویس فارسی آماده گردد .

در تدوین متن انتقادی شاهنامه چاپ مسکو نه نفر ، مصحح و داکیور ، همکاری داشته اند و البته در چنین کارها فراوانی همکار نمیتواند چندان مفید باشد . چون بیگمان مایه اصلی ، دانش و ذوق شناخت متن از جهت موضوع و از جهت شیوه نگارش و بخصوص

مدکن است فضاوازه های د عوار شاهنامه را در بر گرفته، و با چنان  
فرهنگی باشد که هم مورد استفاده شاهنامه شناسان قرار گیرد و هم  
دوستان شاهنامه و دانش آموزان و دانشجویان، بی کلام فرهنگها  
عمومی، برای فهم شاهنامه از آن استفاده نمایند.

# کم و کاستی فرهنگ ولف

آشپختن - برانگیزته شدن

از هزار بیت دلیلی در شاهنامه (۶-۱۲۸-۹۱۲)

هسانا دلس دیو بغرفختن که برکشتن ما بپاشختن

آفرین خانه - خانه ستایش و نیایش، پرتشگاه، آندکده

بیلخ کزین شد بدان نویهار که یزدان برستان بدان روزگار

مران خانه را داشتندی چنان که مرکه را تازبان اینزمان

بیت آن در آفرین خانه را نماند اندرو عویس و بیگانه را

دلیلی (۶-۱۶-۱۸)

آسر - کتابه از ان دنیا، آخرت

یس از مرگ نفرین بود بر کسی کزو نام زشتی بماند بسی

نیاید که زشتی بماند ت نام وگر تو بد آسر عوی شادگام

(۵-۱۴۹-۱۱۱۴)

مدین سر ننگد و سوا بپسیر بپسیر بدانسر آشی دوزخ برابیر

(ویس و رامین ۱۳۱-۱۳۰)

آنک (با زیر دوم) - "اعاره به دور باعد مسوا اینک که اعاره بپسیر



و چیزی نزدیک است \* (برهان)  
که ستمین آنک بدان رزگاره ابا نامداران دوران سپاه  
(۵-۱۳۷-۹۰۲)

از تاریخ سیستان (۴۷-۵) = آنک نام اسرائیل بر پیشوب  
نهادند \* (بهار در زهرنویس همان صفحه چنین مینویسد: "آنک  
یعنی آنجا یا آنکه... آنک در الفاظ قدما از اسما اشارت است ،  
چنانکه در اشارت نزدیک (اینک) و دور (آنک) گویند .  
به نوک آن قلم سیمگون اشارت کرد بگفت آنک در پیش زهره  
زهرات (عمق لباب الالباب جلد دوم) "

اخته (با زیر اول) = آخته - کشیده ، بیرون کشیده . در ترکیب اخته  
زهار بمعنی خایه بیرون کشیده ، خایه بریده (نک. ص ۴۰، ۴۱)  
بگردار شیران بروز شکار بران باد پایان اخته زهار  
میان سپاه اندرون تاختند ز کهنه همی دل بپرداختند  
(۵-۱۷۲-۱۵۲۳)

ارمیده (با زیر اول و سکون دوم) = آرمیده  
شمارا بباد جهان آفرین دل ارمیده بادا به آفرین و دین  
(۲-۳۸-۴۷۵)  
از اسدی (گوشاسنامه ۱۳۷-۷۴)

هوا هست ارمیده باد از نهاد جو جنبه هوا نام کردش باد

انوشه و نوشه (ازالر و نون، نشانه نخی + ثور = هوش  
بمعنی مرگ ، نیستی . دوهم یعنی بجز مرگ . پهلوی: انوشک

بدو گفت بهران که ای شهریار انوشه بدی تا بود روزگار  
(۳-۷۲-۱۱۰۶)

که نوشه زی ایشاه تا جاودان زجان تو کوفه مد بدگمان  
(۱-۱۹۵-۹۰۵)

. واژه انوشه و نوشه در فرهنگها (از صحاح گرفته تا جهانگیری  
و ارشدی و برهان ، غبات و بهار عم و وولارس و لغت  
نهنجنامه عبدالقادر و فرهنگ و لغت بمعنی بجز مرگ و جاوید نیامده -  
است . لغت فرس این واژه را اصلا ندارد .

باد و بید - " بیفایده و ناسودمند " (برهان)

بهرام جوینده بچین آمده از خاقان برای جنگ با خسرو پرویز  
و بدست آوردن تاج و تخت یاری میخواهد . همین خراد سزین ،  
فرستاده خسرو پرویز ، نزد خاقان آمده ازو میخواهد که بهرام را  
نزد خسرو بفرستد . پس از شنیدن سخنان خراد ، خاقان :

بدو گفت زمینان سخنها مگوی که تیره کنی نزد ما آسروی  
نیم من بد اندیز و بیمان شکن که پیمان شکن خاک باید کفر  
جو بشنید خراد برزین سخن همانست کان کار او عد کهن  
که بهرام دادش با ایران امید سخن گفتن من خود باد و بید  
(۹ خسرو پرویز ۲۵۱۴)

معنی بیت اهر ایستکه : بهرام جوینده امید باد شاهای ایران  
به خاقان داده است و سخن من دیگر سودی ندارد .

گواه دیگر : (۹ خسرو پرویز ۲۸۹۵)  
شمارا بدو چیست اکنون امید کجا هجو هنگام بادست و بید

باران (صفت فاعلی از باریدن) - بارنده ، و در این بیت بقرینه  
چشم بضمی اشکیار :

در بیخ آن شده روزگاران من دل خسته و چشم باران من  
( ۱۰۲۰ - ۶۸ - ۵ )

( در دو نسخه جدیدتر بجای "چشم باران" (چشم گریان)  
نست است . اینهم از مواردیست که نسخه نویسن دانسته کلمه را  
عوض کرده است تا برای خواننده مضمیر خود نامانوس نباشد . )

مامه ( بر وزن نامه ) - " ریش بزرگ و انبوه " ( چنبا نگیری ، رشیدی )  
در این بیت بضمی ریشه برده و مانند آن :

بفرمود خاقان پیروز بخت که بنهند بر کوهه پیل تخت  
برو مامه شوشه سهم و زر بشوشه درون چند کونه کهر  
( ۱۸۲ - ۱۸۲ - ۶۲۰۶ )  
واژه مامه تنها در نل آمده است .

بجان - زنده ( تلفیق بجان = سرده )  
کبشرو افراسیاب را بچنگ آورده میخواهد بکشد . افراسیاب

سنان تا سگر مادرت را بجان ببینم پس این داستانها بخوان  
( ۲۳۷۵ - ۲۳۷۶ )

بمعی بگذار تا زنده ام مادرت فرتنگس را ببینم ، پس آنگاه ...  
گواه دیگر : بیژن قهر بفرگین در توران زمین گرفتار و در  
جای زندانست . گپو که می پندارد بیژن نابود شده است . از کبشرو  
خواهر داد می میکنند :

چو از گپو بدنند خسرو سخن بدو گفت صد پیش و زاری سخن

که بیژن بجانست ، خر سینه باش بر او مید گم بوده فرزند باش  
( ۵ - ۶۰ - ۵۷۰ )

بخشیده ( اسم مفعول از بخشیدن بضمی یعنی بغیر و بهر بهر کردن ، جدا  
جدا و تقسیم کردن ) - بضمی جدا دستم به گپو کوید :  
سه روز اندرین خان من شاد باش ز رنج و زانندینه آزاد باش  
که این خانه زان خانه بخشیده نیست مراما نو کتخ و تن و جان یکت  
( ۵ - ۵۰ - ۷۲۰ )

گواه دیگر ( ۵ - ۷۱۷ - ۳۰۹۱ )

مراما شما گنج بخشیده نیست تن و دوده و یاد شاهی یکت

مد اند اختن - سنای بدی کردن را گذاشتن ، مد اندیشی کردن ،  
درباره کرکین ، هنگامیکه او را بیژن برای کشتن کرازها  
به ریشه شهر ارمان رفته اند ، کوید :

دلش را ببیچید آهر سنا مد اند اختن کرد با بیژن  
( ۵ - ۱۷ - ۱۳۹ )

بر آورده - بضمی بنای بلند ، کاخ و کوشک بر ماسان کشیده :  
بدرگاه شاه آفریدون رسید بر آورده بی دید سر تا بدید  
( ۱ - ۹۷ - ۲۷۷ )

۲ - بضمی بزرگ شده ، پرورش یافته :

سام در جست و جوی زال از خدا میخواهد :

تو این سنده مرخ برورده وا بهواری و زاری برآورده وا  
سن بازسدتر و دلم برفرورز ۰۰۰ (۱-۱۲۹-۲۰۱)

برترین نام - اسم اعظم - در ترجمه تفسیر طبری " نام بزرگترین و  
نام همین " آمده است . ( ترجمه تفسیر طبری ، صحیح حبیب  
بفشاری ص ۹۱ و ۹۲ )

در ایمن زرد شتی "مزدا" برترین نام ایزد است . (مز(پهلوی  
مس) = بزرگ + دا = آفریننده . و در اسلام " اسم بزرگ از  
جیبه اسماء حق تعالی و در تعیین ان اختلاف بسیار است و نزد  
معنی الله و نزد بعضی صد ... " (شیات)

کی نامور سرسوی اسمان برآورد و بد خوانست بر بدکمان  
بران برترین نام بزدهانش را بهواند و بیالود مزکانش را  
(۱-۲۹۱-۵۰)

مدان برترین نام بزدهان پاک برخشنده خورشید و بر تیره خاک  
(۱-۹۶-۲۲۹)

پارسا - بمعنی پارسی ، ایرانی  
خوابگزار به افراسیاب گوید :

اگر با سپاوش کند شاه جنگ  
خو دیده بود روی کبخی برونک  
ز ترکان نماند کسی پارسا  
عسی کردد از جنگ او پادشا  
(۲-۵۱-۷۶۲)

( معنی صحراخ اول بیت شاهد اینستکه : پارسا = پارسی =  
ایرانی ( که مراد سپاوش است ) از ترکان کبریا زنده نگذارد )

چود دستور باشد مرا پادشا از زبان نمانم یکی پارسا  
( ۰-۲۵۸-۳۸۴ )

پاره - پیشکش ، هدیه . " پاره : عطا بود " ( لغت فرس ) ، " رشوت " (صاح)  
" رشوت ، تحفه " ( جها تکبری ، رشدهی ، برهان )  
پهلوی : بارک . این واژه در بند ۷۱ نامه پهلوی

اشوکدشیا آمده است و ترجمه ان بند و بند پیش از ان چنینست :  
" ۷۰ - پهرکی برسد دیو مرک نهان رفتار فریفتار . ۷۱ - که  
درو ( از درویدن ) و پاره نگیزد " ( ترجمه دکتر عقیقی ، معله  
دانشکده ادبیات مشهد ، سال اول شماره ۲-۳ )

فرانک مادر فریدون به تکلیبان کا و برمایه گوید :

مدوگفت کابین کودک شیر خوار ز من روزگاری بزنتار دار  
بدر واری از مادر اندر پذیر دوزین کا و نغزش بیهره بشیر  
وکر پاره خواهی روانم تراست کروکان کتم جان مدانکت هوست  
( ۱-۵۸-۱۲۸ )

( این واژه در حلد اول شاهنامه چاپ مسکو بخط پاره ( با بای  
تازی ) چاپ شده است )

از ناصر خسرو بمعنی رشوه ( دیوان ۳۸۶-۱۱ )

چون نار پاره پاره شود حاکم کر حکم کرد ماید بی پاره  
از ناصر خسرو بمعنی هدیه و ارضان ( دیوان ۳۹۵-۴ )  
به از نیکو سخن چیزی نیایی که زی دانا سری بر رسم پاره  
در دیوان ناصر خسرو ، صحیح تقوی ، در بیت دوم این واژه  
خطا با یای تازی چاپ شده است .

پاسوخ - پاسخ

در جنگ گفتاسب با ارجاسب و زهر ب میدان آمده و کسی همنیر  
نیست . ارجاسب به ساهیان خود میگوید هرکس زهر را از میدان  
بگریزند دغرمرا ما و سید هم و لشکر را باو میسپارم :

سپاهی ندادند پاسوخ باز بترسیده بد لشکر سرفراز  
(از هزار بیت دلیلی در شاهنامه ۶-۱۰۴-۵۶۴)  
پاسوخ تنها در نل که بهترین نسخه های موجود شاهنامه  
است آمده . در نسخه های دیگر صراع اول چنین است :  
"سپاهی ندادند پاسخ باز"

بخته - بر وزن و بمعنی پنبه ( امروز هم در خراسان بخته میگویند )  
جوشنگرف بر بخته . سم خام بگشود خورد شید ر خشنده دام  
( ۱-۲۱۷ - زیرنویس ۹ )  
این بیت تنها در نل آمده است .

پروار ( یا زبر اول ) - ریشه فعل پریدن بمعنی پرواز

سر ماره برنوز بر عقاب یکی کنده بی گرد تر اندر پروار  
( ۸-۸۹ - ۶۲۳ )  
جهاندار گم مرغ کردد بهر ازین چرخ کردان نیابد گذر  
( ۲-۵۱ - ۷۶۶ )

پرسه ( یا بهر اول ) - در این بیت بمعنی بازجویی و واریسی و  
پرسیدن و جویا شدن :

همی برگرفتند زبغان (ساوهران) شمار که برسه فزون آمد از سه هزار  
( ۹- خسرو پرویز ۳۵۰۰ )

پوشه - نشک . ص ۲۴

پویاندن ( مصدر متعدی ) - دواندن ، فزاندن

همیگوید ای زبم دیده سوار چه پویانی اسب اندرین میفرزاد  
( ۵-۱۲۵ - ۷۱۲ )

تورکی - در شاهنامه تکرر بمعنی کماندان و فرمان هم بکار رفته است

ز تورکی بر او کمان مرا بکار او دان ترجیان مرا  
( ۶-۲۴۲ - ۱۹۴ )  
در فرهنگ ولف تنها بمعنی تیردان آمده است .

چکر بند = چکر گوشه - کتابه از فرزند  
پس از مرگ سهراب :

زبان بزرگان بر از پند بود تهنتم بدرد از چکر بند بود  
( ۲-۲۴۵ - ۱۰۰۹ )

جوله - کماندان و تورکی پس از کشته شدن اسفندیار :

بریده پیش و دم اسب سپاه پشون همیبرد پیش سپاه  
برویدر نهاده نکونار زین ز زین اندر او پخته گند کین  
همان نامور خود و عققان اوئی همان جوله و منفر جنگجوی  
( ۶-۲۱۲ - ۱۵۲۸ )

جوله تنها در نسخه لندن آمده است . اینهم یکی از واژه -  
 های بسیارست که چون نسخه برداران معنی آنرا نمیدانسته اند ،  
 و یا میدانسته اند و محسوس سواى آنکه برای خواننده نامفهوم و  
 دور از ذهن نشاند ، بجای آن کلمه دیگری گذارده اند . در  
 نسخه قاهره بجای جوله نیزه ، در یک نسخه حوشن و در دو  
 نسخه دیگر بجای جوله و مضفر ( مضفر و حربیه ) ضبط است .  
 چنین بر میآید که در شاهنامه های مورد استفاده ، ولی هم بجای  
 جوله کلمه دیگریست .

جرده - رنگ ، قام ، رنگ پوست

سخن آوری حلد و بینی بزرگ سیه جرده و تند کوی و ستروک  
 ( ۸ - ۲۳۷ - ۲۷۹ )

خره ( یا زبر اول ) - کود و تلیمبار " هرچه بالای هم چینند جور  
 خت و کتاب " ( رشیدی ) ، " پهلوی هم چیده شده " ( برهان )  
 جوشیر اندر آمد میان بره همه رزمکه شد ز کشته خره  
 ( ۲ - ۱۰۱ - ۱۶۷ )

بیت تنها در نسخه لندن با مشکل است ، در نسخه های دیگر :  
 جوشیر اندر آمد میان همه بکت آنکه بودند کرد بر همه  
 پهداست که بیت را از شکل اصلی بر برگردانده اند .

دش ( یا زبر اول و سکون دوم ) - تهره و تار ( نک . ص ۲۰ )

درخت ( یا بهی اول و دوم ) - نکران ، آغغه ، معور

لشکران ایران بختونخواهی سهاوس از راه کلات بتوان  
 مهرود . فرود پسر سهاوس ، که در انجا خانه دارد ، بالای کوه  
 نشسته از تفوار نام و نشان گردان ایران را مهبوسد . طوس  
 دستور میدهد که پهلوانی بیالای کوه برود و آندو را اسیر کند و  
 نزد طوس بیاورد . بهرام بیالامهرود و فرود را میشناسد . فرود  
 پهلوانان ایران را بطنه خود دعوت میکند و بطوس بهرام میفر  
 که آماده است با لشکران ایران بجنگ افراسیاب برود . بهرام  
 میگوید که طوس تند خو و سبکسر است و ممکنست خواهدت را نپذیرد  
 اگر بار دوم من خود نزد تو اطمینان بمانم طوس دعوت را پذیرفته  
 " و کرجز من دیگر آید کسی نباید بدو بودن این بسی " .  
 طوس دعوت فرود را نپذیرد و نامادش رهو را برای اسیر  
 کردن فرود بیالامهفر ستد . وقتی فرود او را می بیند میگوید :  
 چنین گفت با من دیده تفوار که طوس آنخنها گرفتست خوار  
 که آمد سواری و بهرام نیست مرادل در غشت و پدram نیست  
 ( ۴ - ۵۰ - ۶۵۲ )

باین معنی در فرهنگ ولف و دیگر فرهنگها نیامده است .

دشمنی ( بکسر نون ) - نک . ص ۶

دمادم ( یا زبر هر دو زال ) - بضمی لیاب ، لبیب ، بر ، لبریز  
 به افراسیاب اکهی میرسد که سهاهیان چین و هند که به یار  
 آمده بودند عکت سخت خورده اند و ظافران با دیگر سران سهاه

اسیر شده اند . افراسیاب با ویژگیان انجمن میکند و چاره جویی میخواهد  
 گرانمایگان پاسخ اراستند همه بیکر از جای برخاستند  
 که گر نامداران سلاب و چین با ایران همی دم جستند و کین  
 نه از فکر ما کسی کم عدت نه این گمراه از خون دمام عدت  
 ( ۶ - ۲۷۰ - ۹۴۹ )

گواه دیگر از شاهنامه ( ۶ - ۱۸۲ - ۲۸۵ )  
 بدادش به جام دمام نهد می سرخ و حام از گل شنبلیله  
 باین معنی در فرهنگ ولف و فرهنگهای دیگر نیامده است .

رخسین ( بر وزن بروین ) - " چیزی باشد ترش که از کفک و دوغ  
 ترش سازند ، شماره گفت : بینیت همی بیتم چون خانه " کردن  
 اراسته سواره به شراز و به رخسین " ( لغت فرس ، صحاح )  
 ( شیراز دوغیست که در ملک با کبسه یی بجایوزند و انرا ماستینه  
 گویند . رشیدی )

( مسیح ) یکی بینوا مرد درویش بود که نانوش ز رنج دن خویش بود  
 جز از ترن و شورش نبودی خوردش

فزونترش رخسین بدی پرورش  
 ( ۹ - خسرو پرویز ۱۴۶۶ )

این کلمه را در این بیت در نسخه ها معمولا ( روشن ) مینویسند  
 لابد در نسخه های مورد استقاده . ولف هم ( روشن ) است .

روز انبیا - ( بکر مهم ) - مرکب از روز + انجام + در نمانده . اسم  
 مصدر . روهم بمعنی رستهیز ، روز سفر

نو کفنی مگر روز انبیا در است یکی رستهیزت گرامه در است  
 ( ۱ - ۲۳۱ - ۱۴۲۴ )

زاد بعم ( بسکون دال ) - زادگاه ، موطن  
 چنین گفت میرین : برین زاد بعم جهان افرین فای افکنده دم  
 نیاکان ما جز بیکز کران نکودته بهگار با مهنوان  
 ( ۶ - ۲۶ - ۳۰۵ )

زال - پیر سالخوده و سر سپید

همه جادویی زال کرد اندرین نخواهم که داری دل از من بکین  
 ( ۲ - ۲۲ - ۵۴۰ )

در این بیت مراد از زال پیر زنیست که با سودابه در نامگار  
 دربار " سیاوش همدست و همکار است .  
 از ناصر خسرو ( دیوان ۵۰۹ - ۸ )

این زال غوی کجی چو نوبس دیدت ازوی بشوی دست زناغویی  
 ( بهار دربار " این واژه چنین مینویسد : " در کتب لغت  
 فارسی و در تقسیم کتب پهلوی معلوم شده است که زال ، زار ، زره  
 زروان ، زرفان ، زرهان ، زرهون ، زریان ، زرمات همه از یک ریشه  
 و بمعنی پیر و صاحب موی سفید است " ( تاریخ سیستان ۲۳ )

زم ( با زبر اول - تازی ) - تکبیر و نفوت و بلند برداعن سر .  
 ( جیانتگیری ، برهان )

کیشرو - س از کهور گنابها و بهروز عدن برگر - سوز و برهان  
 و سه و افراسیاب و کفته عدن آنها ، از بیم آنکه مبادا مانند ضحاک

و جم و سلم و نور کرفقار خود ستایی و " منی و بهاندیشی و کپش  
اهریمنی " نمود و فره ایزدی ازو کسسه کرده ، میخواست از  
غاهی کناره کبرد و میگوید :

هسگفت ویران و آباد بوم      ز چین و ز هند و ز توران و روم  
هم از خاوران تا در باغتر      ز کوه و بیابان و ز خشک و تر  
سراسر ز به خواه کردم تپی      مرا کت فرمان و گاه سپی  
ز بیزدان همه ایزد یافتم      و کردل همه سوی کین تافتم  
روانم نیاید که آرد منی      بد اندیشی و کپتر اهریمنی  
عوم هسجو ضاک تازی و جم      که ما سلم و تور اندر ایم به زم  
بیزدان عوم یکزمان ناساس      سوشن روان اندر اوم هراس  
ز من یکسکه فره ایزدی      کرا ایم به کزی و راه بدی  
( ۲۴۰ - ۲۸۰ - ۲۴۲۹ )

زهی ( بکسرا ) - از زه ریشه\* ز هیدن معنی را دیدن + ی نسبت  
دوهم یعنی زایا ، بجه اور  
نیاید ز بین کت گاو زهی      که از مز بیرون شود فرهی  
( ۷ - ۴۱۰ - ۱۸۵۹ )

سرای دم - جاپیکه هول سکه سیزندند ، ضایعانه  
هسکرد اندیشه در پیشتر و کم      بفرمود پس تا سرای دم  
ببازند و اراپشی نوکنند      دم مهر بر نام خسروکنند  
( ۸ - ۴۱۹ - ۱۷۰۰ )

ساده - مخفف ستاده " استاده " ( جها تکبیری ه ج. هان )  
ببلا برآمد به دو ینگرید      یکی ساده دو اهنین ماره دید  
( ۶ - ۱۹۱ - ۴۳۳ )

از فخر کرکاتی ( ووس و رامین ۲۸۶ - ۲۱ )  
چنان بر شد بروی ساده دیوار      که نم تیز تک بر شخ کهار  
سپرده درون - بضمی بگل ، همراز

زنی بود با او ( سودابه ) - سپرده درون  
بر از جادوی بود و رنگ و فسون  
( ۲ - ۲۸ - ۲۸۲ )

سم - ( نک ص ۲۲ ص ۱۷ )

سوفام - ( نک ص ۱۶ )

سغنبه ( بر وزن شکنبه ) - زشت رو ، درشت و قوی همکل ، کابوس  
از هزار بیت دلیلی در شاهنامه ( ۶ - ۲۳ - ۱۲۶ )  
یکی نام او بیدر قشر بزرگ      کوی پهر و جادو ، سغنبه ، سترگ  
این واژه را ولف از لغت عثمیه\* عبدالقادر آورده ، عشاره\*  
بجی را که در آن کتاب است فهد میکند و این بان صغنی است که در  
نسخه های اساطیر فر هنگ ولف چنین کلمه بی وجود تبارده ؛ در  
صورتیکه در نسخه های اساس این دفتر هست .

شکاک - بهردان ، ترکیز ، کوهی ، فریان  
 این واژه در لغت فارس و صواح و جها تکبیری و رشیدی و بوطان  
 بعقل "عنا" و "عقا" و "عکا" و "عکاه" آمده است . فردوسی  
 "شکاک" یا "عقاع" ( باع در آخر ) بکار برده ما عراق فانیه  
 کرده است :

یکی چرخ را برکنید از شکاک (نل: عقاع که باید عقاع باشد )  
 نوگفتی که خورشید عد در عراق  
 ( ۶ - ۲۸۶ - ۱۱۳۲ )

در دو نسخه جدیدتر شکاک را برداشته صراع اول بیت را  
 یا بصورت در آورده اند : " یکی چرخ را برکنید ان شجاع "  
 چرخ نوعی کمانت و فردوسی شکاک یا شجاع را بمعنی کماند  
 و فریان بکار برده است . فردوسی گاه ترکیز را هم که بهردان  
 است بمعنی کماندان میاورد . رستم به عقاد گوید :

ز ترکیز بر او رگمان مرا بکار آوردان ترجمان مرا  
 بزرگ بنه پچی من بادونهر ( ۶ - ۲۳۲ - ۱۹۴ )

شمردن ، بر شمردن - سخنان تند و درشت گفتن ، بر ظاهر کردن ،  
 دشنام دادن ( شمردن ، بر شمردن بر کسی ، کسرا )  
 به بهران و به اکهی میرسد که افراسیاب سیاوش را کشته -  
 است و فرنگیس هم جانور در امان نیست . بهران همانم بدرگاه  
 افراسیاب میاید و می بیند که در سخنان فرنگیس را برای گفتن  
 میبردند . بهران یا نان دستور میدهد که دست نکندارند ، بشقاب  
 نزد افراسیاب میاید ، او را نکوهر میکند و از پیکار باز میدارد و

میکوید که فرنگیس را بغانه خود خواهد برد . افراسیاب رضا مید  
 سپهتار بهران بدان عا دعد از اندیشه و درد آزاد عد  
 بهیامد بدرگاه و او را بیرد بسی نیز بر دقزبانان عمره  
 ( ۲ - ۱۵۸ - ۲۴۱۹ )

بعد لجر و رشج و تشویر برد بسی نیز بر خوی بد بر شمرد  
 ( ۶ - ۶۲ - ۸۶۸ )

از آن پس خورشید سهراب کرد هسی شاه کاوس را بر شمرد  
 چنین گفت با شاه آزاد مرد که چونست گارت بدشت نبرد  
 چرا کرده ای نام کاوس کی که در جنگ نه تاو داری نه بی  
 ( ۲ - ۲۲۰ - ۶۴۸ )

از رودکی ( نفیسی جاب ۲ بیت ۸۱ )

بغیره بر شمرده سیر خورده کرسنه را

چنانکه درد کسی بود که کسان خوار است

از فخر گرگانی ( ویس و رامین ۱۵۳ - ۲۱ ) دایه به وس گوید

اگر تو اینچنین بد خو بمانی نغاید کرد با تو زندگانی ...

مرا چون بد سکالان خوار داری بروزی چند باوم بروشماری

شوم با مادرت خم نغمم ترا با اینهمه تندی نیغمم

با این معنی در فرهنگ ولف نیامده است .

کرا نیخی . ( نک . ص ۲۷ )

کرسه ، کرسه ( با پیش اول ) موی پر هیچ و شکن (بها تکبیری و رشیدی  
 برتان )



جوسوی بدی بر سرش گرفته است بران ماه کرسی ز سفک سپاه  
کوتون چینی کت بالای سرد تن پهلوارت بکره ارغرو  
( ۲۴۰ - ۱۹۹ )

این واژه تنها در نل آمده است ۰ در نق و ن ۲ جای  
" کرسی " حاجی و در ن ۱ گیسو و در ن ۲ خورده نوشته شده است  
این باز یکی از مورد هایست که واژه بی در يك نسخه قدیمی هست  
و در نسخه های جدیدتر ، دانسته و فهمیده ، بجای آن کلمه " مانوسی  
کذارده اند . معلوم میشود در نسخه های مورد استفاده " ولف هم کلمه "  
دیگریست و باینجهت واژه " کرس در فرهنگ ولف وجود ندارد .

کروه ( با پیش اول ) - آشنانه مرغان

( سمیع زالوا ) ببردش دمان تا به البرز کوه

که بودش بد آنجا کتاب و گروه

( ۱۶۰ - ۸۲ )

جها نگیی همین بیت را برای این واژه شاهد میاورد . دکتر  
همین در فرهنگ فارسی ، پس از نقل این واژه و این بیت  
شاهد ، چنین توضیح میدهد : " این کلمه در فهرست ولف نیامده  
و انصاف بیت فردوسی مشکوکست " .

این بیت در نسخه های قدیمی اساس این دفتر آمده است و  
سخن اصیل فردوسی است . نکته انجاست که همه می پندارند که تمام  
کلمات شاهنامه در فهرست ولف وجود دارد و اگر کلمه بی در نسخه  
از شاهنامه هست و در فهرست ولف نیست پس آن بیت الحاقیست  
در صورتیکه درها واژه اصیل شاهنامه در فهرست ولف وجود ندارد .  
اما درباره این بیت و این واژه ، چنین برمیاید که این

بیت در نسخه های مورد استفاده ، ولف هست ولی گروه را گروه (با  
کاف فارسی ) خوانده اند . چنانکه همین خط در جلد اول شاهنامه  
چاپ مسکوم رویداده است .

کز از ( با پیش اول ) - بیماری تب

همه جای گفته کتاب گراز همه شهر اربان از آن در گراز  
( ۰ - ۲۷ - ۴۸۹ )

کوشان ( صفت فاعلی از کوشیدن ) - کوشنده ، کوشا

بهستی یزدان نبوشان ترم همیشه سوی داد کوشان ترم  
( ۹ - خسرو پرویز ۲۳۱۳ )

کرده ( با زیر کاف پارسی ) - کردی که برای بزرگ و ارادش به  
روی مالند . ( امروز کرده فراموش شده و بجای آن کلمه فرانسوی  
بود را بکار میبریم )

در وصف دختر خاقان چین گوید :

ز کرده بویخ بر ننگارش نبود جز آراش کردگارش نبود  
( ۸ - ۱۸۰ - ۲۱۶۳ )

کر بزش ( اسم مصدر از کر بختن ) - کر بزش ، فرار  
که جمعی سلامت ز جنگ نهنگ . بگاه کر بزش نکر دی فونگ  
( ۱ - ۲۵۸ - ۲۱ )

گست - ننگ ص ۱۸

گشتم = گشتمن = گسستن - دریدن ، باره کردن  
اسفندپار بفرمان پدرش گشاسب در زندان بزنجیر بسته است  
با سهامش بگوهی پناه برده است . جاماسب نزد اسفندپار میباشد  
تا او را از بند آزاد کند و بیاری ببرد :

بیاورد جاماسب آهنگران      جو سندان بولاد و پشک کران  
بودند زنجیر و مسار و غل      همان بند رومی بگردار پل  
جو عدلهر بر بودن بستگی      بید تنکدل بسته از خستگی  
به آهنگران گفت کای خود بخت      ببندی و بسته ندانی گفت  
( ۶ - ۱۵۱ - ۲۵۷ )

"گشت" تنها در نل آمده است ، در نسخه های دیگر <sup>شکست</sup>  
چنین است : "باهنگران گفت کای خود بست - ببندی و بسته ندانی"

کنده پیر ( اسم مرکب ) - زن سالخورده و فرتوت  
بزنجیر عد کنده پیری تپاه      سرو روی چون برف و رنگی - پناه  
( ۶ - ۱۷۹ - ۲۲۶ )

از فخر کرکاتی ( ویس و رامین ۴۰ - ۱۵ )  
( ویس ) جو ببند جامه های سخت نکو      بگوید هر یکرا چند اهو ...  
سفیدست این ، سزای کنده پیران      دورنگست این سزاوار دیوران

ماهه - بصلتی ماده ، ماده پند ( تبدیل ی به د مانند آذر بادگان ،  
آذریا پگان ، آذریا چان - ماد ، مای ... )  
سرو شاه بمن را سه دختر است . فرودون انانرا برای سه

بسرش خواستگاری میکند . سرو ابتدا نمیخواهد تن با پشکار بدهد  
اما از بیم فرودون خواهی نخواستی را مامد هود :

جو از کار بیخوند پردخته عد      دلش بر ترازوی غم سخته عد  
ز کهنه بدل گفت شاه یمن      که از آفریدون بد آمد یمن  
بد از من ، که هرگز میبدم میان      که مایه عد و رنگم آمد زبان  
به اخترکس ان دان که دخترش نیست

جو دختر بود روشن اخترش نیست  
( ۱ - ۸۹ - ۱۶۹ )

چنین گفت مرچفت را باز نو      جو بر غایه بنشست و بکشد بر  
کزین غایه کر مایه بیرون کنم      ز پشت پدر غایه بیرون کنم  
( ۱ - ۱۶۶ - ۴۵۲ )

مایه دار - گروهی از سپاهیان که در پس لشکر جای دارند  
جو شد نیزه ها بر زمین مایه دار      شکست اندر آمد سوی مایه دار  
( ۲ - ۲۳ - ۲۶۶ )

میز ( بر وزن میز ) = آب ناختن بود = ( لغت قرص ، صاح ) ،  
شاه ، ادرار ، پهلوی نیز یمن ( شاختن ) یادداشت های کاتبها ۲۵۹ )  
شما ساس گفت از خروان میز      نکردی چنین نیم کردن بجیز  
نه مهراب مادی نه لشکر نه کنج      نه از زال بودی بدین وقت رنج  
( ۲ - ۳۲ - زهرنویس ۷ )

بیت بنابر نل نقل شد .

نبايد که - بمعنی مبادا که ، نکند که  
نکرتا چه بايد کتون ساختن نبايد که مرگ آورد تلخترن

(۱ - ۲۴۲ - ۱۶۲۴)

نبايد که از ما غمی شد ز بیم همی طبل سازد بزیر کلمه  
(۲ - ۵۶ - ۸۵۰)

به بیون چنین گفت کیو دلیر که مشاب در جنگ این تره شیر  
نبايد که با او تنابی جنگ کتی روز بر من بر من جنگ دنگ  
(۴ - ۶۹ - ۹۵۰)

از اسی (کرغاننامه ۲۶ - ۲۷۸)

بگیتی ندانم پناه تو کسی همه دشمنند ، منم دوست بس  
مرو ، با من ایدر بزی شاد کام

نبايد که جایی بمانی (نسخه دیگر: درافتی) بدام

(ترجمه) تفسیر طبری صحیح حبیب یغماشی (۷۲) " پس موسی دعا  
کرد و خدای کوهی بفرستاد عظیم بدان مقدار که لشکر بنی اسرائیل  
بود تا بیامد و بر سر ایشان بیستاد ، و ایشان چنان دانستند که  
انگوه بر ایشان افتد . موسی ایشانرا مجده کردن فرمود . چون  
سجده کردند يك نیمه روی بر زمین نهادند و يك نیمه از زمین  
بروافتند و بيك چشم در انگوه نگاه میکردند از بیم آنکه نبايد که  
بر ایشان افتد "

(سپاسنامه صحیح طارول سفر ۱۵۴) " ملك انكسری در دست داشت  
نکین او با قوت سرخ بقات نهکو ... ملک بدانست که مراد است بچرا نکسرت  
از انکست بهرین کرد و چو من نهاد ... بنده از جهت انک انکسری بس  
نهکو و کرانما به بود گفتیم که این ملک در خرمی و نقاط شراب میبهد ،

نبايد که فردا در همیاری همیمان نمود ... انگسری باز بهر نهادم

نغانی - بمعنی نغانه ، هدف

نغانی نهادند بر اسهرس سیاوش نکرد ایچ با کسی مکس  
یکی تهرزد بر میان نغان نغانه بدو جم کرد نکنان  
(۳ - ۸۹ - ۱۳۶۸)

نکال (با زیر اول و کاف تازی - عربی) - شکسته دافن ، کيفر دافن  
آزار ، رنج

از هزار بیت دقیقی در شاهنامه (۶ - ۲۹ - ۲۱۳)  
بدو گفت بر غمیز و پاسخ کنده نکال تکینان خلق کبیر  
از ناصر خسرو (دیوان ۴۳۶ - ۲)

بر پایکه خوبش اگر نباشی جز رنج نبینی و جز نکالی  
(سپاسنامه ۱۶۲) " و گفت با رب این زنرا خرس کردهان ،  
و زن در وقت خرس گشت و نکال عد "  
(کلایله و دمنه ، صحیح صینوی ۲۹۵ - ۱۲) " و ملک مثال داد  
تا ایشانرا نکال کردند و بضمیرا بر دار کشیدند "

این لغت عربی در شاهنامه تنها یکبار در همین بیت دقیقی  
بکار رفته است . و لغت در این بیت دقیقی بجای نکال (عربی)  
"نکان" (با کاف فارسی) بمعنی "زغال و خاکستر و آتشپاره"  
میباشد که نادرست است و با بیت دقیقی جور نماید .

نوشتن ، برنوشتن - بمعنی همچودن ، سپردن ، درنودیدن ، طی کردن

به اسب گرانمایه کردند زمین همی برنو عقند کفتی زمین  
( ۲۳۶۹ - ۱۵۴ )

نصبتین کسی کو بی افکند کین بخون ریختن برنوشت آستین  
( ۱۷۷ - ۹۶ )

در بیت بالا بضمی نوردیدن و بچویدن ( و بالا زدن آستین ، و گام  
از رودکی ( نفیسی بیت ۹۹۲ )

ایا خلعت فاخر از عری همی رفتی و مینوشتی زمی  
از اسدی ( کرخاسینامه ۴۱۷ - ۱۵ )

دهد شاهرا بنده مزده ز بخت که بنوشتم این دیوکش راه سخت

نوشه - ننگ - انوشه ص ۹۲

نیزه ( یا زای فارسی ) = نیزه

از هزار بیت دلیلی در شاهنامه ( ۶ - ۷۸ - ۱۹۵ )

جهان از بدی ویزه او داعتی برنم اندرون نیزه او داعتی  
بیت بالا در همه نسخه های اساس این کتابچه به همین شکل  
ضبط است ، در نسخه باسنفری صراع دوم با مشکل است :  
" برنم اندرون نیزه او کاشتی " ( کاشتی )

هوازی ( یا زیر اول ) - ناکاه ، ناکهان

هوازی یکی دست بردست زد جو دشمن بود ، کفت ، فرزند بد

( دلیلی ۶ - ۱۲۵ - ۱۶۷ )

از اسدی ( کرخاسینامه ۲۲۰ - ۷۴ )

هوازی جهان پهلوانرا بدید که در سایه گل همی مل کشید

گذشعه از کمبود ها ، در فرهنگ ولف بسیاری لغات زیادی

وجود دارد که همه آنها از لغت شهنامه عبدالقادر نقل شده است

و چون ولف شماره بیتی از منابع مورد استفاده خود را ثبت نمیکند  
معلوم است که در منابع فرهنگ ولف چنین کلمات و چنین بیتها  
نیامده است . از سستی بیتها بقوی اشکار است که همه الطاقی  
هندند . چند نمونه :

ازغ ( عربی ) - شاخ درخت

درین ازغها و درین بیته سار خدارا بفواشگری خواه بار

باد غر - خانه ، تابستانی

هر آنکه که تابش فعد در جهان ز تابش نشین باد غر شادمان

بچکم ( فتح یا و سکون جیم فارسی و فتح کاف عربی ) - صفه و خانه ، تابستانی

هزاران بدو اندرو بیج و غم به بچکم درش سوی باغ ام

خورا - بضمی لایق و در خود

خورای تو نبود چنین کار بد بود کار بد از در هر بد

ریز - مراد و ایزو

توا ریزانت کشته غم درین ایزو من بسر میدم

و بسیاری دیگر مانند اینها .

کتابها بیکه از آنها گواه آورده شده است :

اسدی ، کرغاننامه ، باهتمام حبيب بنمايي ، تهران ۱۳۱۷

تاريخ سيستان ، تصحيح بهار ، تهران ۱۳۱۴

ترجمه " تفسير طبري ، تصحيح حبيب بنمايي ، تهران ۱۳۳۹

رودكي ، محيط زندگي و احوال و اشعار ، از سعيد نفيسي چاپ ۲

تهران ۱۳۴۱

ناصر خسرو ، ديوان تصحيح تقوي ، دهخدا ، مينوئي ، تهران ۱۳۰۷

منوچهري ، ديوان تصحيح دبیر سيالي ، تهران ۱۳۲۶

سمود سعد ، ديوان تصحيح رشيد ياسمي ، تهران ۱۳۳۹

حافظ ، ديوان تصحيح محمد فروزيني ، تهران ۱۳۲۰

فخر کرگاني ، ويس و رامين ، تصحيح استاد مجتبي مينوئي ، تهران

کلبيله و دمنه ، تصحيح استاد مجتبي مينوئي ، تهران ۱۳۴۳

نظام الملک ، سياستنامه ، تصحيح شارل شفر

*Абдольхосейн Нунши*

"ПЕСКОЛЬКО СЛОВ О ШАХ-НАМЕ"

---

Офсетное производство типографии № 3  
издательства "Наука"  
Москва, Центр, Армянский пер., 2